

فهرست

سرخن

آسیب‌شناسی مقاله‌نویسی، چاپ، تجدید چاپ، نشر و توزیع کتاب (۲۵)..... ۳-۴

جستار

حکم آستانه شیخ ابواسحاق کازرونی (۸۲۶ق) / عمادالدین شیخ‌الحکامی ۵-۹

کریم خراسان کیست؟ / سید علی میرافضلی ۱۰-۱۱

زندگی‌نامه منظوم عبدالقادر مراغی به قلم خودش؛ معرفی یک سند، همراه با یادداشتی مقدماتی /

علی فردوسی ۱۲-۱۷

گزارش برگدال از کشف و استرداد نسخه‌های خطی مسروقه کتابخانه سلطنتی / محمدصادق

میرزا ابوالقاسمی ۱۸-۲۲

کهن‌ترین نمونه‌های شناخته‌شده کاغذ ابری / علی صفری آق‌قلعه ۲۳-۳۶

حذف حرف عطف و یکی از ساخت‌های نامأنوس دستوری در شعر کهن / مسعود راستی‌پور ۳۷-۴۱

شاهنامه فردوسی در بافت عصر غزنوی / آ. سی. اس. بیگاک؛ ترجمه: حمیدرضا حکیمی ۴۲-۵۶

فارسی یهودی کهن در میانه فارسی میانه و فارسی دری کهن؛ بازآزمایی یک فرضیه مشهور / لودویگ پاول؛

ترجمه: ستایش دشتی ۵۷-۶۳

کاتب نسبت خرقه شاه‌نعمت‌الله ولی در المشیخه‌خاندان حثوثی یزدی / محمدرضا ابوبی مهریزی ۶۴-۶۸

برگی از تاریخ (۲)؛ معرفی نامه‌ای از حسنعلی خان گروسی (امیرنظام) / محمدجواد جدی ۶۹-۷۱

پرده ماده یا پرده یاده؟ / یاسر دالوند ۷۲-۷۳

ثبت کتیبه‌های حکومتی فرهادمیرزا معتمدالدوله در ولایت کردستان / جواد ددهجانی ۷۴-۷۹

تیتی و میتی / ایمان منسوب بصری، حسن زیاری ۸۰

چهارپاره / علی صفری آق‌قلعه ۸۱-۹۴

طاق گزا؛ جای‌نامی در خسرو و شیرین نظامی / علی کریم‌زاده ۹۵-۹۶

نقد و بررسی

بررسی انتقادی تصحیح کفایة الطب حبیبش تغلیسی / عرفان‌جوینة بهروز ۹۷-۱۱۷

چند انتقاد واجب از فصل دوم کتاب رده‌شناسی زبان‌های ایرانی / سیداحمدرضا قائم‌مقامی ۱۱۸-۱۲۲

باز چاپ پرتوستان یا مصداقی برای خورشید به گل اندودن / محمدابراهیم ایرج‌پور ۱۲۳-۱۳۳

نگاهی دوباره به تصحیح خلاصه‌الاشعار و زیده‌الافکار (بخش شیراز و نواحی آن) / مرتضی موسوی ۱۳۴-۱۴۱

ملاحظات در فهرس جدید کتابخانه ملی ایران / مصطفی درابنی ۱۴۲-۱۵۳

توضیحاتی درباره دیوان منوچهری به تصحیح سعید شیری و بازنگری در تصحیح برخی ابیات

منوچهری / راهبه آبدان ۱۵۴-۱۶۶

چاپی نه در خور متن از متنی نه در خور چاپ! / علی شاپوران ۱۶۷-۱۷۴

از کشفیات در اشعار کسایی تا سرقات از یافته‌های ریاحی! / محسن شریفی‌ضحی ۱۷۵-۱۸۰

تکمله‌ای بر مقاله «کهن‌ترین مکتوب تاریخ‌دار فارسی» / سلمان ساکت ۱۸۱-۱۸۲

تصحیح و بازخوانی عباراتی از جواهرنامه نظامی / اکبر حیدریان ۱۸۳-۱۸۶

فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه و مرکز اطلاعات آکادمی علوم مجارستان / مزده محمدی ۱۸۷-۱۹۰

پژوهش‌هایی در باب تحقیق

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۳) / سیداحمدرضا قائم‌مقامی ۱۹۱-۱۹۸

ایران در متون و منابع عثمانی (۱۷)

زندگی و آثار خورشیدپاشا / نصرالله صالحی ۱۹۹-۲۰۱

درباره نوشته‌های شمشین

درباره «ولادت خواجه به روایت خواجه» / لیلی وهرام ۲۰۲-۲۰۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مجلس علمیه عالی قم
مؤسسه تخصصی مطالعات اسلامی
مؤسسه تخصصی مطالعات اسلامی



۷۸ - ۷۹

فصلنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و
تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی
دوره سوم، سال دوم، شماره یکم و دوم
بهار - تابستان ۱۳۹۶ [انتشار: زمستان ۱۳۹۷]

صاحب امتیاز:

مرکز پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

معاون سردبیر: مسعود راستی‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی پاک

طراح جلد: محمود خانی

چاپ

نقره‌آبی

نشانی مجله:

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان دانشگاه و
ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه دوم.

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲

دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.ir
gozarah@mirasmaktoob.ir

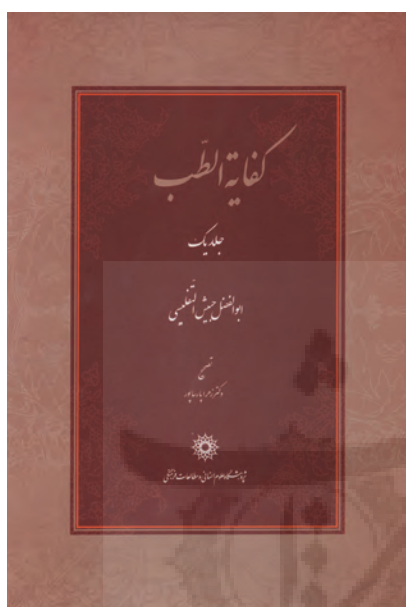
بها: ۱۵۰,۰۰۰ ریال

روی جلد: انجامه دستنویسی از ترجیع‌بند جامی (نسخه
W651 موزه هنری والترز، نستعلیق ممتاز محمدزمان التبریزی،
مورخ ۹۹۸ هجری)

تصویر خط بسمله

از نسخه کتابخانه John Rylands

نقد و بررسی



بررسی انتقادی تصحیح کفایة الطب حبیث تفلیسی

عرفان چوبینه بهروز

پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی
choobine.com@gmail.com

در تصحیح این کتاب هم وجه ادبی در نظر گرفته شده و هم تلاش بر این بوده که بُعد طبّی آن رعایت شود... تا کنون کتابی را در رشته طب سراغ ندارم که به این دو بُعد به طور کامل توجه کرده باشد. (سی ام خرداد ۱۳۹۱، کد مطلب ۱۴۰۷۳۱)

این سخن مصحح خواننده را امیدوار به داشتن تصحیحی خوب از کتابی ارزشمند می کند.

در این نوشتار برآنیم تا با بررسی تصحیح این کتاب نقاط قوت و ضعف آن را نمایان کنیم و امیدواریم با روشن شدن این موارد، در چاپ های بعدی شاهد پژوهشی روشمندتر و علمی تر باشیم.

همانگونه که از نام کتاب برمی آید، موضوع آن علم پزشکی است. تفلیسی اثر خود را در دو کتاب و سه بخش تنظیم

کفایة الطب. ابوالفضل حبیث التفلیسی. تصحیح زهرا پارساپور. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

یکی از کتاب هایی که نشر آن موجب خوشحالی جامعه ادبی شد کفایة الطب اثر حبیث تفلیسی به تصحیح دکتر زهرا پارساپور بود، که پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی آن را در سال ۱۳۹۰ روانه بازار کرد. کتاب یاد شده به سرعت مورد توجه قرار گرفت و بیستمین جایزه کتاب فصل را در سال ۱۳۹۰ و سی امین جایزه کتاب سال را - در حوزه علوم کاربردی پزشکی - در سال ۱۳۹۱ از آن خود کرد. مصحح درباره این پژوهش در گفت و گو با خبرگزاری ایبنا گفته است:

کرده است: کتاب اول در بیان کلیات و نیز شناخت بیماری‌ها و شیوه در مان آنها (بخش نخست)؛ کتاب دوم در معرفی غذاها و داروهای مفرده (بخش دوم) و داروهای مرکب (بخش سوم) (حبیب‌تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱/ بیست‌وسه). در نسخه چاپی جلد اول به بخش اول و جلد دوم به بخش‌های دوم و سوم اختصاص یافته است.

از ویژگی‌های مهم این چاپ کیفیت خوب چاپ و زیبایی بصری آن است. چاپ کتاب در قطع رحلی و به صورت رنگی بر روی ورق‌های روغنی اثر را چشم‌نواز کرده است. طبق گفته مصحح، وی تمام تلاش خود را مصروف داشته است تا در چاپ صورت اصلی کتاب (منظور صورت ظاهری نسخه اساس است) و حتی رنگ و نوع خطوط حفظ شود (همان: پانزده). این اقدام مصحح، که سعی در مانده کردن نسخه چاپی به نسخه اساس داشته، نیز شایسته تحسین است، چرا که سعی داشته تا مخاطب با صورت بندی نسخه اساس کتاب را بخواند و با این کار در انتقال مطلب از نسخه اساس به متن چاپی نهایت امانت‌داری را به خرج دهد. ذکر صفحات دستنویس اساس در متن چاپی رجوع به دستنویس را بسیار آسان می‌کند و این از دیگر ویژگی‌های مثبت روش کار مصحح است که شایسته قدردانی است. داشتن نمایه‌ای از نام بیماری‌ها و داروها، گیاهان، حیوانات و... تلاش دیگر مصحح برای سهولت استفاده از مطالب کتاب است.

اما ایرادات موجود در کتاب را در چهار بخش سبک‌شناسی و نکات دستوری، معرفی نسخه، روش تصحیح و بدخوانی نسخه‌ها، و نمایه و تعلیقات بیان خواهیم کرد.

۱. سبک‌شناسی و نکات دستوری

نخستین ایراد این بخش عنوان آن است: «ویژگی‌های سبکی نسخه A». نخست باید گفت چنین عنوانی از بن نادرست است، ویژگی سبکی نسخه یعنی آنچه که کاتب (کاتبان) در نسخه اعمال کرده‌اند؛ حال آنکه در این دست تحقیقات محقق به دنبال کشف و شناساندن ویژگی‌های سبکی نویسنده است

۱. بخش کوتاهی میان بخش «غذاها و داروهای مفرد» و «غذاها و داروهای مرکب» با عنوان «اببدال غذاها و داروهای مفرد و مرکب» وجود دارد. این بخش در دستنویس‌های در دسترس نگارنده - جز دستنویس اساس - پس از بخش «غذاها و داروهای مرکب» نهاده شده است (حبیب‌تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲/ ۳۶۱).

نه کاتب! دوم اینکه در ادامه این نقد نشان داده‌ایم که بسیاری از ویژگی‌های دستوری، منحصر به نسخه A نیست و در دیگر نسخ نیز وجود دارد. در نهایت بهتر بود مصحح ویژگی‌های دستوری نادر نسخه اساس را - که در دیگر نسخه‌ها از میان رفته است - در بخش جداگانه‌ای، در مقایسه با سایر نسخ، برمی‌رسید و آنها را ویژگی‌های سبکی نویسنده می‌دانست که از دیگر نسخ فوت شده است.

ایرادات مربوط به سبک‌شناسی و نکات دستوری را به دو دسته بخش کرده‌ایم:

۱.۱. تحلیل نادرست ویژگی‌های دستوری

○ می‌گوید:

کاربرد «رای» اضافه (۱):

«با دو صد در مسنگ پانید را به آب گرم بگدازند» (ص، ۳۷۴).

(همان: ۱/ سی‌وسه)

● می‌گویم:

صورت کامل تر عبارت نخست بدین شکل است:

انقره‌دیا... صفتش هلیله سیاه و بلبله و آمله از هر یکی دوازده در مسنگ، شونیز هفت در مسنگ... بیخ پلپل و انیسون از هر یکی چهار در مسنگ همه را کوفته و بیخته یا دوصد در مسنگ پانید را به آب گرم بگدازند [تأکید از نگارنده است] و همه داروهای کوفته را بدو برسیند.

نگارنده بر آن است که جزء زائدی در عبارت بالا به کار نرفته است و آنچه موجب شده است مصحح نقش نمای مفعول را زائد بینگارد، نحو نسبتاً پیچیده عبارت است. در پایین نمونه‌های مشابه این نحو را از دیگر قسمت‌های کتاب آورده‌ایم:

الف. گوارش عود... صفتش سنبل خوش و مصطکی و... همه را کوفته و بیخته با یک رطل شکر کوفته با آب بجوشانند تا چون جلاب شود آنگه جمله داروها با وی بیامیزند... (همان: ۲/ ۴۵۹)

ب. حقه که شکم نرم کند... صفتش عناب گرگانی و سپستان و... همه را در سه سطل آب بپزند... آنگه بپالابند و نیم رطل از وی با پنج در مسنگ شکر سرخ و... با وی بیامیزند و جمله را بهم بزنند... (همان: ۲/ ۳۹۵)

ج. روغن دهمشت... صفتش دانه دهمشت را با برگش با سه‌چند او روغن کنجد تازه با وی بیامیزند و به آتشی نرم بجوشانند... (همان: ۲/ ۴۱۰)

متعدّی «بگدازند» است.

ساختار دستوری عباراتی از این دست را، در چنین کتبی، نباید ضعف تألیف به شمار آورد؛ زیرا نویسنده قصد تکلف و تصنع ندارد و هدف وی تنها انتقال درست و کامل جان سخن است. چنین شرایطی در زبان گفتار بسیار پیش می‌آید که گوینده مطلبی را با تطویل و در قالب جمله‌ای بسیار بلند ادا کند، سپس برای خلاصه کردن سخن و اطمینان از اینکه مخاطب سخنش را کامل دریافته‌باشد، جمله‌ای کوتاه (که چکیده جمله پیشین است) به انتهای عبارت بلند خود بیفزاید. کوتاه سخن اینکه جملاتی از این دست نابه‌هنجار نیستند، هرچند غریب و دیرباب باشند.

خلاصه بحث:

۱. در عبارت «با دو صد در مسنگ پانیز را به آب گرم بگدازند»، «را» زائد نیست و نقش نمای مفعول بی‌واسطه فعل متعدّی «گداختن» است.

۲. نویسنده این کتاب برای روشن ساختن مطلبی که مشغول به توضیح آن است از اجزای مکرّری استفاده می‌کند؛ گاه مفعول و متمّم، گاه تنها متمّم. در تمامی موارد این اجزا خلاصه و نتیجه اجزایی است که قبلاً به تفصیل از آنها یاد شده‌است.

○ می‌گوید:

کاربرد رای اضافه

«و مر کودک شیرخواره را شیر مادرش را بصلاح آرد» (ص، ۱۲۹). (همان: ۱/ سی و سه)

● می‌گوییم:

در اینجا نیز هیچ کدام از دو «را» زائد نیستند. دبیرمقدم در مقاله «پیرامون را در زبان فارسی» فرایندی را که منجر به تولید چنین جملاتی می‌شود، فرایند «مبتداساز» نامیده‌است:

... فرایند بسیار زایایی در زبان فارسی، بخصوص در گونه گفتاری این زبان... که عنصری را از بطن جمله به آغاز آن جمله منتقل می‌کند و در جایگاه اولیه آن عنصر، ضمیری هم‌مرجع با آن قرار می‌دهد. (دبیرمقدم، ۱۳۹۲: ۱۲۶)

از نظر او «مبتداسازی» از درون مفعول صریح، غیرصریح و متممی می‌تواند صورت بگیرد. در عبارت مورد بحث این

نخست به بررسی ساختار دستوری عبارت مورد نظر و شواهد ارائه شده می‌پردازیم:

الف. [نهاد (-) مفعول (بیخ پلپل و انیسون از هریکی چهار در مسنگ همه را کوفته و بیخته) متمّم (با دو صد در مسنگ پانیز را به آب گرم بگدازند) و {تکرار مفعول (همه داروهای کوفته را) تکرار متمّم (با دو) فعل (بسریشند)]:

ب. [نهاد (-) مفعول (سنبل خوش و مصطکی و... همه را کوفته و بیخته) متمّم (با یک رطل شکر کوفته با آب بجوشانند تا چون جلاب شود) {آنگه} تکرار مفعول (جمله داروها) تکرار متمّم (با وی) فعل (بیامیزند)]:

ج. [نهاد (-) مفعول (دانه دهمشت را) متمّم (با برگش با سه چند او روغن کنجد تازه) تکرار متمّم (با وی) فعل (بیامیزند)]:

در دو عبارت نخست حرف اضافه «با» تنها نقش دستوری جمله بعد از خود را تعیین کرده‌است. به عبارت دیگر، جملات پس از این حرف اضافه جملاتی ساده و معمولی هستند:

الف ... دو صد در مسنگ پانیز را به آب گرم بگدازند ...

ب ... یک رطل شکر کوفته با آب بجوشانند تا چون جلاب شود ...

این دو جمله متمّم‌های عبارات مورد نظر هستند و این نقش توسط حرف اضافه «با» برای آنها تعریف شده‌است.

مولف برای اینکه رشته کلام، به سبب وجود این متمّم‌های بلند و البته دیرباب، از دست خواننده به در نرود و بتواند او را شیر فهم کند، بعد از متمّم با آوردن حروف عطف، جمله دیگری، که خلاصه و تکرار جمله بلند قبلیست، آورده‌است تا از این راه بتواند لب مطلب را ساده‌تر بیان کند. در عبارت سوم نیز مؤلف، برای شیرفهم کردن مخاطب، متمّم را تکرار کرده‌است. «با وی» یعنی روغن دهمشت را با مجموع آنچه گفته شد (برگ دهمشت + سه برابر آن روغن کنجد تازه) مخلوط کنید. با توجه به آنچه در باره دو عبارت نخست گفته شد، می‌توان

دریافت که «را» در «با دو صد در مسنگ پانیز را به آب گرم بگدازند» زائد نیست، بلکه «دو صد در مسنگ... بگدازند» متمّم جمله بزرگ‌تری است و «با» برای نشان دادن این نقش پیش از آن آمده و «را» در آن نقش نمای مفعول بی‌واسطه فعل

۱. در اینجا تنها ارکان جملات اصلی مشخص شده‌است.

فرایند از درون مفعول صریح (بی واسطه) رخ داده است، همانگونه که در جملات زیر^۱:

الف (من) مهمون همسایه رو، دیدم ← (من) همسایه رو، مهمونش دیدم
ب سر بچه رو زیاد کوتاه نکن ← بچه رو سرش زیاد کوتاه نکن
و اینک جمله مورد بحث:

- مر شیر مادر کودک شیرخواره را بصلاح آرد ← مر کودک شیرخواره را شیر مادرش را بصلاح آرد

دبیرمقدم درباره «را»یی که در نتیجه فرایند «مبتداسازی» به این دست جملات افزوده می شود می گوید:

... یک گروه اسمی از هر جایگاه نحوی بجز جایگاه فاعل ... می تواند پس از عملکرد فرایند مبتداساز ... مبتدا واقع شود و در نتیجه با «را» ظاهر گردد. این مبتداهای مینه ساز و صحنه آرای خبری است که در پی می آید. به اعتقاد نگارنده، محول شدن این وظیفه کلامی به «را» انعکاس طبیعی تثبیت نحوی «را» به عنوان نشانه مفعول صریح، یعنی بالاترین جایگاه در میان مفعولها، در فارسی معاصر است ... (همان: ۱۲۸)

عبارت مورد بحث به خوبی نشان می دهد که فرایند «مبتداسازی» در فارسی کلاسیک نیز اتفاق می افتاده است و باید آن را بازمانده از سده های دور دانست.

○ می گوید:

حذف «با» یا «به»:

«و گر روی کتان به گلاب و کافور تر کند و سرو و سینه برنهد» (ص ۲۵۷)

«هر پنج رطل را از وی سه رطل میپخته بیامیزند» (ص ۴۰۷).
(حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱/سی و سه)

● می گویم:

در تصویر نسخه بخش اخیر شاهد نخست اینگونه است: **ترکد و سرو سینه برنهد** (همو، دستنویس مورخ ۷۲۲: ۲۵۸). در این تصویر مشخص است که واژه پس از «کند و» دو دندان دارد و نمی توان آن را «سر» خواند. ترکیب بالا همان «ببر و سینه» است که بارها در این کتاب با و بدون حرف اضافه «به» - کنار یکدیگر آمده اند (برای مثال نک. حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱/۱۲۳، زیر

۱. مثالها از دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۲۷) است.

«علاج آن چه از گرمی باشد»، س ۲؛ ۱۴۲، زیر «علاج آن چه از گرمی باشد»، س ۵؛ ۱۴۳، زیر «علاج آن که از تری باشد»، س ۸ و ...).

در عبارت «هر پنج رطل را از وی سه رطل میپخته بیامیزند» حرف اضافه ای نیفتاده است، بلکه مبتدای عبارت با نقش نمای «را» و بدون ضمیری که به آن برمی گردد آمده است. تفلیسی در این کتاب فرایند مبتداسازی را - علاوه بر صورتی که پیشتر بدان اشاره کردیم - به سه صورت نشان داده است:

الف. گاه چون عبارت مورد نظر، مبتدا را با نقش نما و بدون ضمیر راجع به آن آورده است. اینک شواهد دیگری از این کاربرد:

ب. ۱. شراب غوره... صفتش آب غوره صافی را در دیگ کنند و به آتشی نرم بجوشانند چندانکه به نیمه باز آید، آنکه هر رطلی را به نیم رطل شکر سپید بیامیزند... (همان: ۴۲۸/۲)

حرف اضافه «به» پیش از واژه «نیم» افزوده مصحح است و در دو دستنویس کهن A (ص ۳۷۹) و B (کتاب دوم، در داروها و غذاهای مرکب/ ص ۵۳) و در نسخه متأخر F (ص ۳۲۸، زیر «شراب غوره»)^۲ نیامده است. این نشان می دهد که قطعاً نویسنش اصلی همان است که در دو نسخه کهن تر آمده است^۳: «... آنکه هر رطلی را نیم رطل شکر سپید بیامیزند...»^۴.

ب. ۲. شراب کوکنار... دوصد کوکنار سپید... بکوبند... آنکه هر رطلی را از وی، یک من شکر طبرزد با یک من انگبین بیامیزند. (حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲/۴۲۸)

ب. گاه بدون نقش نما و با ضمیر:

۲. این دستنویس شماره صفحه ندارد و شماره ارائه شده بر اساس شمارش برگ های موجود در نسخه دیجیتالی آن است. این صفحه (۳۲۸) در فایل شماره ۱۶۸ قرار دارد.

۳. عبارت در این دستنویس بدین صورت آمده است: «... آنکه هر رطلی را نیم رطل شکر طبرزد با وی بیامیزند».

۴. دبیرمقدم درباره اینگونه جملات نظر حاجتی را نقل کرده است. حاجتی جملاتی از قبیل «من علی را پول گرفتم» را غیردستوری می داند. از نظر وی حذف ضمیر باقی مانده در اینگونه جملات شدنی نیست و این یکی از خصوصیات کلی زبان فارسی است. دبیرمقدم به درستی این توضیح مبهم و کلی را نپذیرفته است، هر چند با بیان اینکه انواع فرایندهای حذف در فارسی از مباحثی است که باید با پژوهشی عمیق و وسیع درباره آن سخن گفت، از توضیح علت غیردستوری بودن جمله یاد شده تن زده است. وی همچنین برای آشنایی بیشتر خوانندگان با برخی از فرایندهای حذف در زبان فارسی به بخش «حذف ضمیر غیرمؤکد فاعلی» در مقاله دیگر خود با عنوان «ساخت های سببی در زبان فارسی» ارجاع داده است (همان: ۱۰۱). بخش یاد شده نیز ارتباطی با بحث کنونی ما ندارد.

دوم اینکه این ویژگی منحصر به نسخه‌ی اساس نیست و در دیگر نسخ نیز هست و در نهایت این ویژگی را ویژگی سبکی مولف نیز نباید دانست، چرا که در دوره‌ی نویسندگی وی این کاربرد رواج داشته‌است و چنین کاربردهایی ویژگی سبکی دوره به شمار می‌رود.

○ می‌گوید:

کاربردهای خاص:

«جهت چهارند» (چهار جهتند) (ص ۵۰)
«گریختن باید» (باید گریخت) (ص ۵۲). (حبیش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱/۴۰۰)

● می‌گوییم:

مورد اول تنها در نسخه‌ی اساس آمده^۳ و عبارت اینگونه است:

بدان که باد، بخاری بود خشک که از زمین منحل گردد و مزاجش برحسب آن جهت بود که وجودش اندرو بوده‌باشد و جهت چهارند: اول جنوب، دوم شمال، سیم مشرق، چهارم مغرب. (همان: ۵۰-۵۱)

پیداست که «جهت چهارند» نمی‌تواند صورت دیگری از «چهار جهتند» باشد، زیرا در این صورت عبارت معنای درستی ندارد. در اینجا اسم جنس به جای صورت جمع واژه آمده‌است. چنین کاربردی در متون دیگر نیز دیده شده‌است:

ای بسادرویش که صاحب ثروت گشتند و بسیار مفلس با مال و نعمت شد... (جوینی، ۱۳۸۲: ۱/۱۵۶؛ از صدیقان، ۱۳۶۶: ۲۷)^۴

سبب خاص بودن مورد دوم بر نگارنده روشن نشد. می‌دانیم که پس از فعل‌هایی که از مصادر «بایستن و شایستن» ساخته می‌شود، مصدر مَرخَم می‌آید. گاهی نیز صورت کامل مصدر پیش و یا پس از این فعل‌ها قرار می‌گیرد و این قاعده در متون کلاسیک فارسی شواهد متعددی دارد که در زیر به دو مورد از

۳. در دستنویس‌های B (ص ۲۳)، C (گ ۳۸) و F (ص ۳۰) که نگارنده دیده‌است «جهتها» آمده‌است. متأسفانه مثل بسیاری موارد دیگر مصحح نسخه‌بدها را دقیق نداده‌است و نمی‌توان دانست در مابقی دستنویس‌ها این واژه به چه صورت ضبط شده‌است.

۴. شاید از آن رو که این نوع «اسم» همه افراد یک جنس را در برمی‌گیرد (نک. انوری-گیوی، ۱۳۹۰: ۸۷/۲) و به نوعی از یک کلیت و عمومیت سخن می‌گوید، در این شواهد به جای صورت جمع بکار رفته‌است. در ادامه جمله جوینی، فعل به صورت مفرد آمده‌است که دو احتمال می‌توان داد: نخست اینکه نویسنده برای اسم جنس هر دو صورت فعل (مفرد و جمع) را به کار می‌برده‌است، دوم اینکه مثل بسیاری از موارد که در این کتاب شناسه به قرینه لفظی حذف می‌شود، شناسه را به قرینه انداخته‌است.

شراب پودینه... انار ترش و شیرین را با پیه او بکوبند... پس هر رطلی از وی، نیم رطل پودینه تر با وی بیامیزند... (همان، ۱۳۹۰: ۴۲۶/۲؛ نیز نک. ص ۴۲۵/مدخل «شراب انجیر»)^۱

ج. گاه با هر دو:

سکنگین انار... هر رطلی را یک رطل شکر طبرزد با وی بیامیزد... (همان: ۴۱۹/۲؛ نیز نک. همان: ۴۲۰/مدخل «سکنگین شکر»)، ۴۲۹/مدخل «شراب نیلوفر»^۲

○ می‌گوید:

حذف «از» بعد از صفت برتر در بعضی موارد:
«فاضلتر همه علم‌هاست» (ص، ۱۳). (حبیش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱/سی و سه)

● می‌گوییم:

نخست اینکه در اینجا هیچ «از»ی حذف نشده‌است، زیرا صفت عالی در گذشته با پسوند «تر» نیز می‌آمده‌است:

و در کتب آورده‌اند که فاضلتر اطبا آنست که بر معالجت از جهت ذخیرت آخرت مواظبت نمایند... (نصرالله منشی، ۱۳۸۱: ۴۴)
وی عالمتر مشایخ وقت بوده، بعلم این طایفه و علم شرع. (خواججه عبدالله انصاری، ۱۳۴۱: ۳۹۳)

۱. دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۲۷) اینگونه جملات را غیردستوری دانسته‌است (مثلاً: * من همون همسایه، از شکایت کردم).

۲. برای روشن شدن چگونگی به وجود آمدن ساختار مبتدایی در شواهد یادشده به دو ساخت معمول این جملات اشاره می‌کنیم. در عبارات «... سحرگاه نیم‌گرمش نیم رطل یا کمتر با اندکی روغن بادام شیرین بیامیزند...» (حبیش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۷۷/۲) و «... با هر رطلی یک وقیه روغن کنجد بیامیزند...» (همان: ۴۳۵/۲) با دو ساخت متداول در زبان فارسی روبرو هستیم. همانطور که پیشتر، به نقل از دبیرمقدم، اشاره کردیم مبتداسازی از درون مفعول صریح (مر کودک شیرخواره را شیر مادرش را به صلاح آرد) یا غیرصریح و متممی صورت می‌گیرد. نگارنده بر این عقیده است که در تمامی مثال‌های یادشده، مبتدا از درون ساخت متممی برگرفته شده‌است. برای روشن تر شدن سخن، مثالی از زبان امروزی می‌آوریم. در جملاتی از قبیل «(-) کودک را لباس پوشاند» که در دستور سنتی به جملات دو مفعولی معروف هستند- مبتدا (مفعول نخست) از ساخت متممی «(-) به کودک لباس پوشاند» برگرفته شده‌است. در این مثال نیز ضمیر بازگردنده به مبتدا حذف شده‌است: «(-) کودک را [بهبش] لباس پوشاند» (مشابه این مثال در مقاله دبیرمقدم آمده‌است: نک. ۱۳۹۲: ۱۰۳). بنا بر آنچه گفته شد، جملات مورد بررسی ما از ساخت متممی‌ای نظیر «... با هر رطلی یک وقیه روغن کنجد بیامیزند...» به وجود آمده‌اند، نه جملاتی نظیر جمله نخست. از تحلیل این جملات می‌خواهیم بدین نتیجه برسیم که:

الف. مبتداسازی در عبارت «مر کودک شیرخواره را شیر مادرش را به صلاح آرد» با عبارات دیگر متفاوت است و این تفاوت به ژرف ساخت آنها برمی‌گردد (یکی برگرفته از جمله‌ای با مفعول صریح است و با فک اضافه ساخته شده و دیگر جملات برگرفته از جملاتی با متمم هستند).

ب. با این رویکرد نیازی به تحمیل نگاه سهل‌انگارانه به دستور عبارات اینچنینی و محذوف دانستن حرف اضافه (چنانکه مصحح کتاب باور دارد) نخواهد بود.

آنها اشاره می‌شود:

ربودن باید اکنون جام و خوردن باید اکنون می
نشاندن باید اکنون مهر و کندن باید اکنون کین
(قطران، ۱۳۶۲: ۲۴۴)
گوشت نذاری به روغن زیت یا به روغن گوز بریان کردن باید
با دار چینی و زیره... (جرجانی، ۱۳۹۱: ۲/۱۰۳)

○ می‌گوید:

کاربرد «گر» به معنی «یا»:

«خوردنی‌ها که تری کند بکار دارد و چون علت قوی شد طمع
نباید داشتن به علاج زیرا که دارو نپذیرد و گر به آغاز علت
رگ باسلیق بگشاید و باری چند پخته افتمون بخورد تا مایه
علت کم گردد» (ص، ۲۴۲). (حبیب تفلیس، ۱۳۹۰: ۱/سی و چهار)

● می‌گویم:

ادامه عبارت چنین است:

... و گر به آغاز علت رگ باسلیق بگشاید و باری چند پخته
افتمون بخورد تا مایه علت کم گردد و بعد آن کشکاب و آب
تخم پر پهن و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ این جمله بکار
دارد منفعت کند ...

«گر» در این عبارت ادات شرط است و جمله پس از آن تا
«بکار دارد» شرط و «منفعت کند» جواب شرط. شاهدی برای
اثبات کاربرد «گر» به معنی «یا» - حدّ اقل در دستنویس اساس -
وجود دارد که مصحح بدان توجه نکرده است:

نخست در علامتهاء اخلاط نکه کنند و بنکرند کی کدام خلط
سوخته است علاج آن کند [کنا] اگر برک زدن و اگر بدارو هاء
مسهل که شکم براند و تن پاک کند از آن خلطی که سبب علت
او باشد... (همو، دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۸۱)

○ می‌گوید:

جابه‌جایی صفت در ترکیبات:

دو دیگر روز (دور روز دیگر) (حبیب تفلیس، ۱۳۹۰: ۱/سی و چهار)

● می‌گویم:

مشخص نیست که چرا مصحح در این قسمت شماره صفحه
شواهد ارائه شده را درج نکرده است. به هر روی «دو دیگر» و
«سه دیگر» در متون قدیم، اعداد شمارشی ترتیبی هستند؛
بنابراین معنای درست عبارت «روز دوم» است، نه «دو روز
دیگر» (دهخدا، ۱۳۷۷: در ذیل ماده).

در پایان این قسمت باید بگوییم که مصحح مواردی مانند
کاربرد «مر» همراه با مفعول با واسطه و بی واسطه، کاربرد ضمیر
«او» برای غیر جاندار، و کاربرد «اندر» و فعل مفرد برای
«مردم» را نیز جزو ویژگی‌های سبکی نسخه اساس دانسته است
(همان: ۱/سی و سه - سی و چهار). روشن است که اینگونه کاربردها
در متون کهن فارسی به کرات یافت می‌شود و ویژگی سبکی
یک نسخه یا یک اثر نیست.

۲.۱. اطلاق ویژگی سبکی و املائی به افتادگی‌های دستنویس

○ می‌گوید:

حذف فعل بدون قرینه:

«گرمی احشارا سود و سرفه کهن را ببرد» (ص ۳۳۳)
«اما خون بسیار که از گوش بیرون و کهن باشد» (ص ۱۱۶).
(تفلیس، ۱۳۹۰: ۱/سی و سه)

● می‌گویم:

آنچه در این دستنویس بسیار جلب توجه می‌کند افتادگی‌های
متعدد واژه‌ها و در پاره‌ای موارد عبارات است. این کمبودها
نشان از بی دقتی کاتبان این دستنویس (یا کاتب مادر نسخه آن)
دارد. شواهد زیر گواه درستی سخن ماست:

* اسحاق گوید اگر با این علت تب باشد [آب کاسنی و آب
انگور روباه و کشکاب و سکنجین خورد و غذا مزوره
زرشک خورد که به کدو و اسپناخ پخته باشند] و خیار و کاهو
و گشنیز تر مر او را سود دارد. (همان: ۱۷۷/۱)

در این قسمت نیز نسخه‌بدل‌ها ناقص گزارش شده است.
نویسش دستنویس اساس چنین است:

اسحاق کوید اگر با این علت تب باشد بکار دارد و خیار و
کاهو و کشنیر [کنا] تر مر او را سود دارد. (حبیب تفلیس،
دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۱۷۸)

در این عبارت مفعول «بکار داشتن» افتاده است.

* نشان آنچه از خون بود آن است که آب تاختن سرخ باشد و
پیوسته [تب] کند و سرفه خشک... (همان: ۱۷۳/۱)

* پس اگر در [وی] گرمی نباشد، علاجش آن است که آب بیخها
پیوسته همی خورد... (همان: ۱۶۱/۱)

* سبب این علت از آماسی باشد و نیز از آمیزش‌های گرم که
[در] گوشت بن دندان پدید آید... (همان: ۱۲۵/۱)

* و اگر دو در مسنگ زاگ کوفته را و نیم درم [زنگار] هر دو را به

در بخش محوشدگی‌ها، جایگزین واژه یا عبارت نادرست شدند... (حبیش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱/سی ویک)

حال این پرسش پیش می‌آید که اگر شواهد یادشده - در حذف فعل - نشانه یک ویژگی سبکی است، چرا مصحح در بیشتر موارد جزء حذف شده را بر اساس دیگر دستنویس‌ها در قلاب به متن افزوده و نویسنده را به دشوار ترجیح داده است؟ مثلاً در عبارتی که خود به عنوان شاهدهی برای حذف فعل آورده است (بیرون و کهن باشد) جزء حذف شده (آید) را با توجه به دیگر دستنویس‌ها به متن افزوده است (حبیش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱۱۶/۱). و اگر این موارد افتادگی و نادرست هستند، چرا نام ویژگی سبکی بر آنها نهاده شده است؟

○ می‌گوید:

حذف نون نفی به قرینه لفظی: «هیچ نجنبند و عطسه زند و سرفد» (هیچ نجنبند و عطسه نزنند و سرفه نیارند BDE) (ص ۱۱۱). (همان: ۱/سی و سه)

● می‌گویم:

دستنویس اساس «سرفد» دارد و «سرفد» نتیجه بدخوانی مصحح است.

پژوهشگران علل مختلفی برای اشتباهات کاتبان عنوان کرده‌اند، از جمله خستگی چشم و سرعت بالای کتابت به جهت بیشتر نوشتن و در نتیجه دریافت وجه بیشتر (مایل هروی، ۱۳۸۰: ۲۳۷). علل یادشده می‌تواند موجب افتادن یک حرف، واژه و یک عبارت از متن کتاب شود، تشخیص این افتادگی‌ها طبعاً بر عهده مصحح است و نباید آنها را ویژگی سبکی دانست.

۲. دستنویس‌ها

این قسمت را نیز در دو بخش معرفی دستنویس‌ها و برخی ویژگی‌های دستنویس اساس برمی‌رسیم:

۲.۱. معرفی دستنویس‌ها

۲.۱.۱. مصحح دو جا درباره دستنویس اساس خود سخن گفته است. نخست در پیش گفتار:

در پی پیشنهاد تصحیح و چاپ این کتاب از سوی استاد ایرج افشار به مرکز تاریخ و اخلاق پزشکی ایران، نسخه‌ای از این

آب اشنان سبز^۱ نیک بساید... (همان: ۱۲۱/۱)

* کاسنی به روغن بادام چرب کند و [بر] چشم نهد نافع باشد... (همان: ۹۵/۱)^۲

* و اما جستن اندام‌ها همین علاج فرماید کردن و گویند که [جستن] اندام و عطسه از فزونی‌های بلا به بود که طبیعت وی را از خود دفع کند... (همان: ۸۸/۱)

* علاجش آن است که ساق حجامت کند و از خوردن بسیار و سیکی و چیزهای گرم و خشک که بخار کمتر درو باشد [دور باشد] و انار ترش و شیرین بمکد... (همان: ۸۲/۱)

* و علاج تن آن است که نخست در علامت‌های اخلاط نگاه کنند و بنگرند که کدام خلط سوخته است علاج آن کند [کذا] اگر به رگ زدن [باشد]^۳ و اگر به داروهای مسهل که شکم براند و تن پاک کند از آن خلطی که سبب علت او باشد و چیزهایی که تری [فزاید] به کار دارد [کذا]... (همان: ۸۰/۱)

با توجه به افتادگی‌های گوناگونی که در این دستنویس به چشم می‌خورد، به دور از احتیاط است که چنین حذف فعلی را از ویژگی‌های سبکی نسخه بدانیم. اگر این حذف فعل‌ها و ویژگی سبکی باشد باید بگوئیم حذف مفعول بی واسطه، انواع حرف اضافه، مسندألیه و... نیز از ویژگی‌های سبکی این دستنویس است؛ حال آنکه وقتی دستنویسی در چنین شرایطی است، باید گفت افتادگی دارد.

نکته جالب توجه این است که مصحح اکثر این حذف‌ها - به ویژه حذف فعل بدون قرینه - را در متن کتاب، افتادگی دانسته و برای تکمیل جمله از نظر دستوری، جزء حذف شده را داخل قلاب آورده و درباره این افزودگی‌ها گفته است:

(ب) افتادگی‌ها: شامل مواردی می‌شود که در نسخه A جا افتاده بود و فقدان آن از حیث دستوری و یا از حیث محتوایی (علمی) به متن آسیب می‌زد. به همان ترتیبی که در جایگزین سازی محوشدگی‌ها از نسخ دیگر بهره بردم آن واژه یا عبارت افتاده در داخل قلاب آورده شد. اگر افتادگی آسیبی به متن نمی‌زد تنها در پاورقی ذکر گردید.

(ج) نادرستی‌ها: در مواردی که A مطمئناً از لحاظ محتوایی یا دستوری یا تلفظ کاملاً غلط بود، نسخ دیگر به ترتیب مذکور

۱. دستنویس اساس بعد از «سبز» یک «را» نیز آورده است.

۲. دو دستنویس B (کتاب اول/ص ۴۵) و C (ک ۸۳)، که جزو دستنویس‌های قدیم کتاب هستند، «بر» را دارند.

۳. در این عبارت دستنویس اساس فعلی را نینداخته و «اگر» به معنی «یا» است.

کتاب در اختیار این جانب قرار گرفت. بعد از تأیید پژوهشگاه نسخه‌های متعدّد این کتاب را در کتابخانه‌های مختلف یافتیم و پس از بررسی، قدیمی‌ترین و کامل‌ترین نسخه را که متعلّق به کتابخانه فرهاد معتمد [تأکید از نگارنده است] بود نسخه اساس قرار دادیم. (حبیب تفلّیسی، ۱۳۹۰: ۱/هجده)

بار دوم در قسمت معرفی نسخ:

این نسخه که با مشورت استاد ایرج افشار نسخه اساس قرار گرفت قدیمی‌ترین نسخه است... اصل این نسخه در مجموعه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران با شماره ۲۲۲ موجود است... تاریخ کتابت نسخه که در پایان آن ذکر شده است ۷۲۲ است. (همان: ۱/بیست و هشت)

نگارنده برای آگاهی از وضعیت دستنویس‌های این کتاب به فهرست دنارجوع کرد. نکته جالب توجهی که در توضیحات این فهرست به چشم آمد، این بود که نسخه کتابخانه فرهاد معتمد و نسخه شماره ۲۲۲ دانشگاه تهران دو دستنویس مجزّا هستند (نک. درایتی، ۱۳۸۹: ۷۸۸/۸). برای اطمینان بیشتر نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (منبع دنا) را بررسی‌دیم. در مجلد سوم این نشریه به‌وضوح این دو نسخه جدا از هم دانسته شده است:

ش ۲۲۲، نوشته ۷۲۲... نسخه ش ۲۰۶ فرهاد معتمد نوشته سده ۶ و ۷ - دانشگاه ۲۴۹۱. (دانش پژوه و افشار، ۱۳۴۲: ۳۲۲/۳)

نسخه شماره ۲۴۹۱ که در بالا آمده است با مشخصات دستنویس کتابخانه فرهاد معتمد مطابقت ندارد. این دستنویس همان است که در تصحیح کتاب با نشان اختصاری F از آن یاد شده و متعلّق به سده سیزدهم است (نک. دانش پژوه، ۱۳۴۰: ۱۲۵۸/۹ و ۱۲۵۹). منظور مرحومان دانش پژوه و افشار از «نسخه ش ۲۰۶ فرهاد معتمد» بی‌شک این بوده است که شماره دستنویس در کتابخانه فرهاد معتمد ۲۰۶ است، نه در کتابخانه دانشگاه. با این حال، برای اینکه مطمئن شویم اصلاً اثری از این نسخه باقی مانده است یا نه، به پی‌گیری ادامه دادیم و دریافتیم میکروفیلم شماره ۲۰۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دمیه القصر و عصره اهل عصر باخرزی است (درایتی، ۱۳۸۹: ۱۲۵۲/۴).

ظاهراً فقط میکروفیلمی از فهرست دستنویس‌های کتابخانه

فرهاد معتمد (نک. دانش پژوه، ۱۳۴۸: ۱۵۱/۱) موجود است و از سرنوشت دستنویس‌های نفیس این کتابخانه - از سال ۱۳۶۲ به بعد - خبری در دست نیست (نک. متقی، ۱۳۹۰: ۲۴۵).

۲.۱.۲. وی درباره کتابت این نسخه گفته است:

در صفحه چهل و دو کتاب تغییر دستخط مشاهده می‌شود و کاتب به دلیل نامعلومی تغییر کرده است. هر دو کاتب از خط نسخ استفاده کرده‌اند... در صفحات بعد کشیدگی حروف کمتر و خط ساده‌تر می‌شود. (حبیب تفلّیسی، ۱۳۹۰: ۱/بیست و نه)

در طول بررسی این دستنویس دریافتیم که میزان تغییر دستخط بیش از چیزی است که مصحح بدان اشاره کرده است. برای روشن شدن سخن تصویر صفحاتی را که دست خط در آن تغییر کرده است، در صفحات سپسین می‌آوریم و پس از آن برای درک آسان‌تر تفاوت این دستخط‌ها چند واژه و واج را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم.

به غیر از این دستنویس، دستنویس‌های دیگری نیز هستند که بیش از یک کاتب آنها را کتابت کرده است؛ برای مثال کهن‌ترین دستنویس مقدمه ادب زمخشری - که در کتابخانه دانشگاه بولونیا به شماره ۳۰۱۴ نگهداری می‌شود - دست کم چهار یا پنج کاتب دارد (نک. فیروزبخش، ۱۳۹۵: ۲۶۶). همچنین دستنویس هزار حکایت صوفیان و... نیز کاتبان متعدّدی دارد (نک. مقدمه کتاب، ص ۱۷-۱۸).

نگارنده از اینکه سبب تعدّد کاتبان دستنویس اساس چه بوده است و چرا در برخی قسمت‌ها نظمی در تغییر کاتبان وجود دارد و در دیگر قسمت‌ها نه، اطلاعی ندارد و تنها احتمالی که به ذهن وی خطور می‌کند این است که سفارش دهنده کتاب، برای تسریع اتمام کتابت اثر، کاتبان متعدّدی را استخدام کرده است (چنانکه ایرج افشار نیز در مقدمه خود بر چاپ عکسی دستنویس هزار حکایت صوفیان و... درباره تعدّد کاتبان آن دستنویس گفته است؛ نک. همانجا). ظاهراً سفارش رونویسی یک کتاب به چند کاتب منحصر به سنت کتابت اسلامی نبوده است (نک. SIMPSON & DAVID, 2012: 5).

۱. از تذکر آقایان پژمان فیروزبخش و علی صفری آق‌قلعه راجع به این دو دستنویس بسیار سپاسگزارم.

کند و در زردکاو زردی سردی سردی در سبک دارد و عن رالتیف و تنک کرد اندا اندر کهای
ت اسان کز درد و صفر ای غیر طبعی باشد م از صحر کونه بوزله اول آنک بکونه زرد بود و سبش
کی نرینا با صفر طبعی است بده و اگر او را کربی کز از صفر طبعی باشد دلیل کز درد بر کوار بیت
طعام و صفت اندام دوم خون زرده خاه بود سبش است کی نرها بلغی مطرب با صفر طبعی است

کتاب نخست از صفحه ۱۵ تا ۸۲: ۱۲۱ تا ۲۶۲ و ۲۸۱ تا (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۱۵)

چهار برای کشته باز کز اینج کفتم و پرا یقین کرد ز و حکمت درین است که اگر دو
فرزند در وی بوجود آید غذای هر یکی جدا گانه باشد و فرزند نرینه در زهدان بیشتر نرین
جانب راست باشد و ماده بر جانب چپ لبس هر گاه که مرد بارتن صحبت کند دهان زهدان
نرین از شود تا آب منی را بدهن یکید بعد از آن دهن بر هم نهد چنانکه در آن هنگام سر و میل

کتاب دوم از صفحه ۱۶ تا ۳۵ (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۱۶)

بدارد که از علاج نورو حنابک جالینوس کوبد اندر کتاب مزاج از سبکی خوردن بسیار علتها ی صعب و دشوار جز
خون سکه و طلع و سستی بیجا و سبات و صرع و تشنج و سرگشتن و لغو و رعشه و دراز سر و شیفته و اما سحر و دنباهها
و درشای نرول و سستی اندامها و الحه بدان مانرا از شمار ماکه بروز کار از تن جدا نشود و هم آن بود که مردم را هلاک کنند
و فی الجمله خوردنش به مزاج را موافق نرود زیرا که بسیار مردم سبکی در معدن توش شود و مزاج را بفساد آرد و بسیار کس با صفر

کتاب سوم از صفحه ۳۶ تا ۴۱ (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۳۶)

و اگر نرم بود و کز از جهل نشان بادتی بنم باشد و اگر باریک و کز از جهل و سخت جهل نشان چیرکی صفر بود
باشد و اگر مختلف جهل نشان در دل و بیمارها، دل باشد و کرمی عرضی و مجسه را ز یادت کند یعنی که مایه رفت
وراه و خشم و کاری بر رخ کردن و بلج بیز ماند و چون این حالها اندر کز در مجسه هر بر حال خویش باز شود و مجسه
مختلف از رخ و سستی طبیعت بود و مجسه خود از خلط فاسد باشد که اندر دهن معده کرد آمدن بود و دهن معده

کتاب چهارم از صفحه ۴۲ تا ۶۱: ۱۲۲ تا ۱۸۱ (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۴۴)

از مرون بود از نشتر و اناب	رویش سبز باشد و خواش	رویش سید بود و چون
باشد یا در پیش آتش و چون از	باید و چون چیرگی سرد	و چون چیرها سرد کشته س
درون بود از چیرها باشد که خورده	روی مالدر درد او کمتر شود	وی نهند در دوش کز نرود و بنگام
بود سیر و بیان و کز نا	و چون دست بروی نهد	خوما در دوش بهتر باشد

کتاب پنجم از صفحه ۶۲ تا ۸۱ (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۶۲)

نقره گوید که چون سبب از علت از صفای نیز بود علاج وی
آل باشد که عوق الطین بدین صفت کار دارد اسبوش و مخم
برشته و مخم لسان الحلاوان هر یکی بهری همسه را آب
بود و نیمه این دوها کل از منی و صمغ عربی

او جیح گوید علاج آنج از خلط بلغی بر بود آنت که تخم مرو
تخم شاهبوم برشته و مار دان برش با سبده کار دارد و آب
نیم گرم خورد و با سالامه سود و غذا گوشت کوز بچه خورد
یا گوشت فله کرده و با خود آب و طعام بسیار بخورد و علاج آنج از اما س

کتاب ششم از صفحه ۱۸۲ تا ۲۶۱ (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۱۸۲)

پوختا کوید او کم و خشکست بدرج دوم شکر دل افن ایز و در دستش و استسقا را سوز دله در روز
 را از امیز شها سر باک که و میا بلغمی و سود ای و سوز دار و زرد روی با بر زون با کم کدر و سردی
 عیسی کوید که او کمست و بدرج اول خشکست بدرج دوم با ذرها از تن و معد پخلیل کدر و کوریا
 با کوبند بار و خنخیری بیامیزند و در دند نیز نمند در دند را را ایل کند اکر از سردی بوف

کتاب هفتم از صفحه ۲۸۲ تا ۳۰۱ (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۲۸۴)

از عید کویزله او درم و خشکست بم درج جالبیوس کدیز با وی لطی لبند له باشد از این سبب
 جو اندن ز سر از دارد و جو نخورند خورا قوی کند و بندیره و کونه اند را با کیزه کند
 ابو جیح کویز که او درم و خشکست و هر دست طبع ان جویز بود له او را فدی کلاه با سندا اما فدی
 کسافی را شاید له بخورند له تری بر فرا جشان خبره است باشد و استسقا را سوز دارد و نافع بود

کتاب هشتم از صفحه ۳۰۲ تا ۳۲۳ (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۳۰۲)

و روز نخستین چهار وقیه از وی بخورد و دیگر روز هشت وقیه و هر روز هجین می افزاید تا سیری شود **اب بچنا**
 و این رباتازی ما الاصول خوانند جین کویز که او بستیکم با جگر و سبزه را بکشاید و مزاجی کز سردی بفساد آمد
 باشد سود دارد و تهیهای کهن و استسقا را را ایل کند **صفقش** پوست بخ کوفش و پوست بخ بادیان از هر یکی
 هفت در مسنگ بخ اذخ و شکوفه ش از هر یکی بخ در مسنگ مصطکی و سنبل خوش از هر یکی دو در مسنگ و نسیم

کتاب نهم از صفحه ۳۲۶ تا ۴۳۹ (دستنویس مورخ ۰۷۲۲، ص ۳۲۶)

کتاب نخست	کتاب دوم	کتاب سوم	کتاب چهارم	کتاب پنجم	کتاب ششم	کتاب هفتم	کتاب هشتم	کتاب نهم
کی که	کی که	کی که	کی که	کی که	کی که	کی که	کی که	کی که

کتاب نخست	کتاب دوم	کتاب سوم	کتاب چهارم	کتاب پنجم	کتاب ششم	کتاب هفتم	کتاب هشتم	کتاب نهم
جانک	جانک	جانک	جانک	جانک	جانک	جانک	جانک	جانک

کتاب نخست	کتاب دوم	کتاب سوم	کتاب چهارم	کتاب پنجم	کتاب ششم	کتاب هفتم	کتاب هشتم	کتاب نهم
لا لا لا	لا لا لا	لا لا لا	لا لا لا	لا لا لا	لا لا لا	لا لا لا	لا لا لا	لا لا لا

۳.۱.۲. مصحح درباره دستنویس کتابخانه آستان قدس رضوی که با نام اختصاری G از آن یاد کرده، گفته است:

... این نسخه نسبت به سایر نسخ به استثنای A قدیمی تر است اما به علت ناقص بودن و نیز عدم ذکر نام مؤلف گمنام تر است و مصحح به طور اتفاقی در نیمه راه تصحیح به آن دست یافت و در بازنگری آن را در نظر گرفت. تاریخ ذکر شده در پایان نسخه دوشنبه غرة ربیع الاول ۸۱۵ درج شده است که البته شیوه کتابت و خط آن این کهنگی را ثابت می کند (حبیب تفریسی، ۱۳۹۰: ۱/سی و یک).

پس از انتشار دنا و فنخا یافتن دستنویس های یک اثر در داخل کشور بسیار ساده تر از پیش شده است. پیش از انتشار این دو فهرستواره یکی از اصلی ترین راه ها برای یافتن اطلاعاتی درباره دستنویس ها رجوع به کتاب هایی چون فهرستواره کتاب های فارسی و نیز فهرست نسخه های خطی کتابخانه ها بود؛ قاعدتاً کتابخانه های بزرگی چون دانشگاه تهران، ملی، ملک، مرعشی، مجلس و آستان قدس رضوی در اولویت قرار داشتند. سهل انگاری مصحح در این زمینه باعث شده است تا وی در میانه کار از وجود یکی از کهن ترین دستنویس های این کتاب باخبر شود، حال آنکه در مجلد نوزدهم فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی به تفصیل راجع به این دستنویس سخن رفته است (نک. عرفانیان، ۱۳۸۰: ۱۹/۴۸۲-۴۸۴).

۴.۱.۲. درباره بخش معرفی دستنویس ها بسیار مهم است که بدانیم مصحح از مقدمه مقاله «بیان الصناعات» ایرج افشار در معرفی نسخ استفاده کرده است (تفریسی، ۱۳۹۰: بیست و هفت)؛ با این حال قسمت هایی از توضیحات مرحوم افشار را که مربوط به معرفی نسخه های این کتاب در کتابخانه های خارج از ایران است منعکس نکرده و از آن نسخه ها در تصحیحش بهره نبرده است. اهمیت این دستنویس ها زمانی مشخص می شود که بدانیم سه نسخه از نسخه های مورد استفاده مصحح متأخر از قرن دهم هستند؛ حال آنکه فقط سه نسخه قرن دهمی در کتابخانه پاریس و یک نسخه بی تاریخ مشکول در کتابخانه گوتای آلمان موجود است (افشار، ۱۳۳۶: ۲۸۹، ۴۴۲: ۶۶/PERTSCH, 1859: 66).

۱. از آقای ارحام مرادی برای در اختیار گذاشتن فهرست دستنویس های خطی اسلامی کتابخانه گوتا بسیار سپاسگزارم.

۲.۲. برخی ویژگی های دستنویس اساس می گوید:

حذف حروف میانجی:

صفراء تیز (صفراء تیز) / گرمی هاء فاسد (گرمی های فاسد) / دو پاء (دو پای). (حبیب تفریسی، ۱۳۹۰: ۱/سی و پنج)

• می گویم:

در این قسمت نیز شماره صفحه دستنویس برای شواهد ارائه شده یاد نشده است؛ با این حال آنچه از این سه شاهد برمی آید آن است که هیچ حرف میانجی ای حذف نشده و کاتب به جای «ی» از رسم الخط دیگری برای نوشتن حرف میانجی استفاده کرده است که شواهد این نوع رسم الخط در نسخ خطی آثار مختلف به وفور یافت می شود (برای مثال نک. محمدبن عبد الخالق میهنی، ۱۳۸۹: ده).

• می گوید:

نکته جالب توجه در شیوه املائی کلمات در نسخه A اینست که وقتی حرف یا حروف پایانی یک کلمه با حرف یا حروف آغازین کلمه بعد هم سان باشند، حرف یا حروف مشترک تنها یک بار نوشته می شود...

... حقنهای نرم (حقنه های نرم) ... یکفچه (یک کفچه) / نداند که چیزست (چه چیزست) و چه نوع است / میوها (میوها) / ابتدا ز شناختن (ابتدا از شناختن) ... سودا انگیز دور باشد (سودا انگیز دور باشد) ... (حبیب تفریسی، ۱۳۹۰: ۱/سی و پنج)

• می گویم:

در اینجا نیز، به سبب یاد نشدن شماره صفحات شواهد، با استفاده از نمایه کتاب کوشیدیم تا حد ممکن این شواهد را در متن بیابیم و از آنجا که مصحح گزارش ناقصی از نسخه بدل ها به دست داده است، طبیعتاً هر عبارت مشکوک را با دستنویس اساس مطابقت دادیم تا به عبارات مورد نظر وی برسیم.

درباره واژه هایی از قبیل «حقنها» و «میوها» باید گفت نه تنها در این نسخه، بلکه در بسیاری از دستنویس های فارسی «ها» ی غیرملفوظی که پیش از نشانه جمع (ها) بیاید حذف می شود (برای مثال نک. محمدبن عبد الخالق میهنی، ۱۳۸۹: ده).

دستنویس های دیگر این کتاب، از جمله دستنویس B، نیز این قاعده رسم الخطی را نمایش می دهند (نک. کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب / ص ۵۰)؛ بنابراین چنین رسم الخطی در دستنویس ها رایج است و نکته ای «جالب توجه» نیست.

راجع به «یک کفچه» که از نظر مصحح کاتب آن را به صورت «یکفچه» آورده است باید گفت که دستنویس اساس و نیز دستنویس B مدّعی او را رد می کنند. در دستنویس اساس (ص ۲۵۹) «کفچه» و در دستنویس B (کتاب دوم در غذاها و داروهای مرگب/ص ۱۲۶) «کفیه» آمده است. روشن است که در دستنویس اساس حرف نخست نقطه ندارد و در دستنویس B یک نقطه دارد و «به کفچه» نیز کاملاً به معنای عبارت می خورد (عبارت از این قرار است: سبب و آب آبی ترش و شیرین و لختی سیکی بروریزد و کعب بروی پراکند و بکفچه بخورد). بنابراین این بار نیز بدخوانی مصحح و بررسی نکردن دیگر دستنویس ها موجب بروز چنین اشتباهی شده است.

اما عبارت «سودا انگیزد دور باشد» در متن چنین آمده است:

... علاج وی آن است که نخست به پخته افتمون تن را پاک کند... و از غذاها که سودا آرد پرهیز کند و به ناشتا غرغره کند و از غذاها [که] سودا انگیزد [افزاید] B=انگیز / A=؛ نسخه بدل نسخه اساس افزوده نگارنده است [دور باشد... (حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱۳۲/۱)

همانطور که در متن آمده، «که» نیز در دستنویس اساس نبوده است و مصحح بر اساس نسخه B آن را به متن برده است؛ به عبارت دیگر ضبط دستنویس اساس اینگونه بوده است: «از غذاها [ء] سودا انگیز دور باشد». در اینجا نیز هیچ حرفی حذف نشده و «سودا انگیز» صفت فاعلی مرگب است.

در عبارت «ابتدا ز (ابتدا از) شناختن» معتقدیم که به جای «از»، «ز» به کار رفته و ادغامی صورت نگرفته است. در این نسخه ترکیب «و+از» به هر دو صورت «و از» (ص ۲۶۲) و «وز» (ص ۲۶۳) آمده است و می توان این را نیز گواهی بر این دانست که احتمال اینکه در عبارت بالا صورت دیگر «از» یعنی «ز» آمده باشد، بسی افزون تر از ادغام است.

با توجه به اینکه مصحح شماره صفحه شواهد را ارائه نکرده و نیز نسخه بدل کامل نداده است، یافتن برخی از این عبارات، همانند عبارت «نداند که چیزست (چه چیزست) و چه نوعست» میسر نشد؛ با این حال با توجه به نکات یادشده و به ویژه این نکته که این دستنویس افتادگی های گوناگونی دارد (نک. بخش «۱.۲. اطلاق و یژگی سبکی و املائی به افتادگی های دستنویس» در همین نوشتار) احتمال اینکه در این موضع نیز افتادگی رخ داده باشد

بیشتر از این است که آن را ادغام بدانیم.

○ می گوید:

گاه تشابه یک کلمه با بخشی از کلمه دیگر موجب حذف کلمه می شود که تشخیص در این موارد سخت تر است:
از هر یک درم (از هر یک، یک درم) / برک (بر برک) چشم مالد چشم مالد [«چشم مالد» دوم اشتباه تایپی است و در متن کتاب وجود ندارد] / درمنه (در درمنه) بسرشد / شیاف سبز را باسلیقون (با باسلیقون) در چشم کشد (حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱/سی و پنج)

● می گویم:

کاتب این دستنویس در چند مورد «ی» نکره را انداخته است:

... و اگر درمسنگ میان خزد و درم بریون را با یک قیراط مشک... (دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۷۲؛ حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۷۱/۱)
... بعد از آنکه ارمیده باشد از جوش بردارد و صافی کرداند و درمسنگ یاره فیقرا در وی کند و دانکی محمودة انطاکی... (دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۷۴؛ حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۷۳/۱)

صفت صبر و زعفران و افشره مامینا از هر یکی درمسنگ همه را جون سرمه بساید... (دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۱۱۳؛ حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱۱۰/۱)

صفتش حلغوزه جندانک خواهد ناک کند و خرد کند و بانکیین صافی بسرشد و هر روزی بناشتا درمستک^۱ بکار دارد. (دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۹۵؛ حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۹۲/۱)

این شواهد نشان می دهد که حذف «ی» نکره از عبارت «صفت باذروک و شهتره و صبر از هر یک درم» (دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۸۴؛ حبیبیه تفلیسی، ۱۳۹۰: ۸۳/۱)، به هیچ وجه به یکی بودن دو واژه مربوط نیست (اصلاً صورت اولیه عبارت «هر یک یک درم...» نبوده است).

درباره عبارت های «برک چشم مالد» و «شیاف سبز را باسلیقون در چشم کشد»، همانطور که پیشتر در بخش «۱.۲. اطلاق و یژگی سبکی و املائی به افتادگی های دستنویس» - اشاره کردیم، در این دستنویس انواع افتادگی، از جمله افتادگی

۱. در اینجا دو دستنویس B و C - چنانکه در پانویس کتاب آمده است - سه درمسنگ دارند. از آنجا که در شواهد پیشین «ی» نکره حذف شده است، اینگونه گمان می کنم که در اینجا نیز «درمسنگ» (که در نسخه با دو نقطه آمده است) را باید معادل «درمسنگی» بدانیم.

بیشترین ارجاع مربوط به نسخه‌های B، C و D بود و ارجاع به سایر نسخه‌ها یعنی E، F و G در موارد خاصی صورت می‌گرفت... (حبش نفیسی، ۱۳۹۰: ۱/سی و دو)

یکی از معیارهای تصحیح علمی گزارش دقیق نسخه‌بدل‌هاست. برخلاف ادعای مصحح تعداد دستنویس‌های این کتاب آنقدر نیست که مصحح آن - احتمالاً به‌خاطر تسریع در چاپ کتاب - ناچار باشد از گزارش دقیق آنها سر باز بزند. مشخص نیست اگر تصحیح کتاب‌هایی چون شاهنامه و دیوان حافظ بر عهده مصححی اینچنین بود با تعدد دستنویس‌های این آثار چه می‌کرد. به هر روی گزارش ناقص نسخه‌بدل‌ها از اعتبار علمی تصحیح می‌کاهد. گزارش دقیق نسخه‌بدل‌ها راه را برای فهم بهتر مخاطب از چگونگی تصحیح کتاب و نیز داوری او درباره‌ی گزینش‌های مصحح هموار می‌کند. در میان دستنویس‌های این کتاب - طبق گزارش مصحح - یک دستنویس از قرن هشتم (A) دو دستنویس از قرن نهم (B؟ و G) و یک دستنویس از قرن دهم (C) وجود دارد. دیگر دستنویس‌ها متعلق به قرن‌های یازدهم (E) و سیزدهم (F و E) هستند.^۳

نکته غیر قابل پذیرش اول این است که وقتی مصحح دستنویس کهن دیگری (G) یافته، به مقابله کامل آن با متن پیراسته‌ی خویش نپرداخته است؛ حال آنکه در تمامی تصحیح‌های علمی، حتی اگر کار به انتها رسیده باشد نیز، باز این مقابله صورت می‌گیرد، چرا که امکان تغییر یافتن بخش قابل توجهی از نویسی‌ها وجود دارد. نکته دوم اینکه مصحح زحمت این را نیز به خود نداده است که حداقل گزارش کاملی از تفاوت‌های دو دستنویس B و C با نسخه اساس ارائه دهد. با مقایسه صفحه ۱ کتاب - که از جمله صفحاتی است که نسخه‌بدل‌های زیادی (۵۳ مورد) در آن گزارش شده است - با نسخه‌های A، B و C می‌توان دریافت که تنها ۴۳٪ از گزارش‌های مربوط به این سه دستنویس ارائه شده است (بدون احتساب مواردی که نویسی‌ها محو یا مخدوش بوده یا واژگان در نسخه‌ها بدون نقطه یا با نقطه گذاری متفاوتی آمده‌اند و مصحح نیازی به گزارش آنها ندیده است. این موارد در ضمیمه همین نوشتار در گزارش کامل نسخه‌بدل‌های این سه نسخه آمده است). طرفه آن است که مصحح مدعی است که هر کجا

۳. دستنویس B تاریخ کتابت ندارد و تاریخ کتابت آن از قرن هشتم تا دهم حدس زده شده است (حبش نفیسی، ۱۳۹۰: ۱/بیست و نه).

حروف اضافه گوناگون، به چشم می‌خورد. اینگونه حذف‌ها، به دلایلی که در همان بخش گفته شد، افتادگی است نه ویژگی املائی. ضمناً در این نسخه علاوه بر «بر»، حرف اضافه دیگری نیز پیش یا پس از «برک» افتاده است:

یکی آن که [به] برک چشم زیرین با بالاین زخمی رسیده باشد... (حبش نفیسی، ۱۳۹۰: ۹۵/۱؛ دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۹۸)

دو دستنویس B (کتاب اول/ ص ۴۶) و C (گ ۸۳) عبارت بالا را به صورت «یکی آنک (از= C) بلک زیرین یا بالاین را زخمی رسد» آورده‌اند و روشن نیست چرا مصحح به جای گزینش نویسی این دو دستنویس، «به» را به عبارت افزوده است. در هر صورت در اینجا دیگر «بر»ی وجود ندارد که بگوییم به‌خاطر همسانی با «بر» در «برک» (که البته «پرک» باید خواندش!) از عبارت حذف شده است.^۱

در عبارت «در منه بسرشد» اصلاً حذفی رخ نداده است. تصویر دستنویس (ص ۹۲) گواه درستی سخن ماست:

انهرک هرې مېنان وهه راجن دکو بدور دمه سینه سرشد

همانطور که از تصویر دستنویس برمی‌آید، واژه مورد نظر «مسینه» و «در» قبل از آن حرف اضافه است؛ بنابراین در اینجا هیچ‌گونه افتادگی یا حذفی رخ نداده است.^۲

۳. ایرادات موجود در تصحیح

اشکالات مربوط به تصحیح را به سه دسته بخش کردیم:

۳.۱. نسخه‌بدل‌ها

مصحح درباره گزارش نسخه‌بدل‌های کتاب گفته است:

در باب گزارش اختلاف نسخ به دلیل تعدد نسخه‌ها ذکر همه اختلافات امکان‌پذیر نبود. مبنای کار به این صورت بود که ابتدا نسخه A با B مقابله شد اگر اختلاف و یا ویژگی خاصی در واژگان و عبارت بود به سایر نسخ نیز مراجعه می‌شد.

۱. عبارت مورد نظر پارساپور در مجلد اول صفحه ۹۸ آمده است. به غیر از این عبارت، در صفحه ۱۰۰ همین جلد نیز، باز دستنویس اساس این افتادگی را دارد. از آنجا که راجع به افتادگی اجزاء مختلف سخن در این دستنویس توضیح کاملی در بخش پیشین داده شده است، عبارت «شیاف سبز را با سلیقون کشد» - که مشمول همان توضیحات می‌شود - مورد بررسی قرار نگرفت.

۲. طبق گزارش مصحح دو دستنویس B و C «به آب در منه» دارند. وی در متن «به در منه» ضبط و در پانویس اشاره کرده که ضبط متنش «در در منه» است و احتمالاً دچار سهو شده است.

لازم و مهم بوده اختلاف نسخ را گزارش کرده است؛ لیکن بر نگارنده پوشیده است که وی با چه معیاری دریافته است که مثلاً گزارش اختلاف ضبط دو نسخه B و C با نسخه اساس در واژه «پزشکان» در سطر دوازدهم مهم است و در واژه «پزشک» در سطر نوزدهم بی اهمیت. یا ثبت اختلاف آن دو نسخه در ضبط عبارت «صلی الله علیه و سلم» با دستنویس اساس چگونه پراهمیت تر از درج تفاوت ضبط آنها در واژه «غذای» است (به احتمال فراوان همان نویسنده «غذا» که در B و C آمده درست است و نباید آن را ویژگی زبانی نویسنده دانست؛ هر چند باید نویسنده دستنویس G که طبق معمول مصحح گزارشی از ضبطش نداده است - و دیگر دستنویس های نسبتاً قدیم موجود در کتابخانه های خارج از کشور را هم دید، تا بتوان نظر قطعی داد؟ از این دست مثال ها بسیار می توان مطرح کرد و نشان داد که مصحح احتمالاً تصادفی و قطعاً بدون هیچ معیار علمی ای به گزارش نسخه بدل ها پرداخته است (برای آگاهی بیشتر از میزان کاستی های موجود در گزارش نسخه بدل ها به قسمت ضمیمه همین نوشتار - که در آن صفحه نخست کتاب با سه دستنویس یاد شده مقابله شده است - رجوع کنید).

۲.۳. خوانش های نادرست

پیشتر به برخی خوانش های نادرست که منجر به کشف قواعد املائی و سبکی شده بود، پرداختیم. در اینجا نیز بر آنیم تا با نشان دادن بخشی از بدخوانی های پرتعداد مصحح از نسخه اساس و همچنین نسخه B، میزان آشفتگی متن کتاب را بهتر بنمایانیم:

- ... سبب این علت سلع از بلغمی بود سطر که بر برک چشم چیره گردد... (همان: ص ۹۸).
- واژه مشخص شده صورت ابدال شده «پلک» است، بنابراین محتاطانه تر است که به صورت «پرک» ضبط شود (نک. میسری، ۱۳۷۰: ۶۸، بیت ۵۵).

- ... تخم شاهسپرم و تخم مرو، هر دو قلیه کرده و بلوط در سرکه آغشته و برسه (?) و تخم مورد را همه را کوفته... (حبیش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱۸۱/۱)

در پانویس آورده اند:

... به احتمال زیاد ترشه صحیح است که ریش رودگانی را سود دارد. (همان: ۱۸۱، پانویس ۲۱)

۱. تأکیدها در این بخش و بخش «تصحیح های نادرست» از نگارنده است.

همانطور که از تصویر نسخه برمی آید، نویسنده اساس «برشته» بوده (آغند و برسته، دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۱۸۲) که به احتمال زیاد «برشته» است.

آنچه این حدس را تقویت می کند نویسنده «قلیه کرده» به جای نویسنده «برشته/ برسته» در دستنویس های B و E است که مصحح در پانویس بدان اشاره کرده است. چند سطر پایین تر از این مطلب، باز این دستنویس ها به همراه دستنویس D به جای نویسنده «برشته» - که این بار بدون تصحیف در دستنویس اساس آمده است -، نویسنده «قلیه کرده» را آورده اند.

- ... و جاوشیر از هر یکی دو درم سنگ [همه را قرص کند] و یک قرص از وی به آب ابهل بخورد که حیض را فرود آرد و پنیر (?) گاو کار کند و حجامت کند... و قبه حجامان به زهار و شکم برنهد که سود دارد... (همان: ۲۰۹/۱، زیر «علاجش از گفتار روفس»، س ۱۰-۱۴)

در ضمن گزارش نسخه بدل ها آورده اند:

احتمالاً در نسخه A واژه «بنیرو» به غلط «بنیر» ثبت شده.

صورت درست این ترکیب بی شک «پنیر گاو» است و معنی دستورمند عبارت چنین است: ... حیض را فرود می آورد و پنیر گاو [در گشایش حیض] اثر می کند.

- لاغیه (حبیش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲/۲۸۵)

در دستنویس اساس این واژه به صورت «لاغیه» آمده (نک. ص ۲۸۱) و در دستنویس B نیز بدون نقطه آمده است (نک. کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد/ ص ۵).

- ... سبیل سطر (تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱۰۴/۱، زیر «علاج علت سبیل»، س ۱۲)

خوانش درست: «سنبل^۳ اسطر» (سبیل سطر: دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۱۰۷).

۲. این واژه علاوه بر اینجا، دو جای دیگر با «ع» آمده است (نسخه A: ص ۳۱۹، ۳۲۲؛ نسخه B: ص ۲۸، ۸۲) و تنها در یک مورد دستنویس B آن را با «غ» - که ضبط رایج تری است - آورده است (کتاب اول، ص ۴۰) که در آن مورد هم دستنویس های A (ص ۸۵) و C (گ ۷۲) «ع» دارند. مصحح در همه موارد نویسنده «لاغیه» را در متن گذاشته و به جز مورد نخست در جلد نخست گزارشی از ضبط نسخه ها به دست نداده است (حبیش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۱۳۹/۱، ۸۴/۲، ۲۸۵/۲، ۳۵۹ و ۳۶۴). علی اشرف صادقی نیز این واژه را - در موضعی که در بالا آورده ایم - بر اساس دستنویس B «لاغیه» خوانده و اشاره کرده که در قانون ادب هم آمده است (نک. صادقی، ۱۳۸۰: ۱۶)؛ لیکن چون مصحح این مقاله را ندیده بوده از این خوانش اطلاعی نداشته است.

۳. این واژه در سرنویس این فصل «سبیل» ضبط شده اما در بسیاری از موارد به صورت «سنبل/ سنبل» آمده که مصحح بدان اشاره نکرده است.

○ ... داروهای دیگر را کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بخوبی همی جنبانند (همان، ۱۳۹۰: ۴۶۷/۲).

در پانویس آورده‌اند:

به چوبی (بجوی) B: (نقطه‌ها در A محواست).

در دستنویس اساس نقطهٔ حرف دوم و چهارم کاملاً مشخص هستند (چوبی؛ ص ۴۱۸) و نشان می‌دهند که خوانش درست «به چوبی» است. مصحح در همین صفحه در مدخل «مرهم زنگار» و در صفحهٔ بعد در مدخل «مرهم سیاه» و «مرهم سپیداب» نیز «به چوبی» را «به خوبی» خوانده‌است.

○ ... خرماى هندى را استخوان و چوبش بیندارند... کرز تازه پوست و درونش را بیندارند... آبی ترش و شیرین رسیده را پوست و درونش بیندارند... (حبش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۴۲۶/۲، ۴۸۰، ۴۵۲)

حتی اگر نقطهٔ این حرف در تصویر مشخص نبود نیز (بیندارند، بیندارند، بیندارند؛ دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۳۲) بی‌تردید باید واژه «بیندارند» ضبط می‌شد.

۳. ۳. محو دانستن قسمت‌های واضح دستنویس اساس در این قسمت نیز به چند مثال معدود بسنده خواهیم کرد. عبارت‌هایی که داخل قلاب آمده‌اند از نظر مصحح در دستنویس اساس محبوسه‌اند و آنها را بر اساس دستنویس‌های دیگر (اغلب B) تکمیل کرده‌است.

○ گوید که او سرد و ترست به درجه نخستین [سینه را نرم کند و چون به روغن بادام وی بیزند و بکار دارند سرفه را نیک بود و بستگی‌های جگر را بگشاید] و ریشی گرده و مئانه را سود دارد و گرم مزاج را نیک بود. (تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲/۲۹۳)

علاوه بر حذف واژه «یوحنا» که در دستنویس B هم هست (کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد، ص ۷)، بسیار روشن است که برخی واژگان و جملاتی که محو دانسته شده‌اند در نسخه پیدا هستند (نک. تصویر ۱) و برعکس واج و عبارتی که در نسخه پیدا نیست («م» در «گرم» و بقیه عبارت) در قلاب نهاده نشده‌اند.

○ [و اگر آبش را به آفتاب گرم پیروند تا چهار یکی از وی باند^۲ طبعاً غلط تایپیست و درست آن «بماند» است.

○ ... دو روزی یک شربت منفعت به غایت... (حبش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲۰۹/۱، زیر «علاجش از گفتار روفس»، ص ۱۸)

خوانش درست: سخت (حک)؛ دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۲۱۰.

○ ... وشه بدلش همچند او جرل (؟) لانه زنبور... (حبش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲/۳۶۴)

در اینکه خوانش درست «چرک» است سخنی نیست (جرل)؛ دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۳۲۲. اینک شاهدهی برای تأیید این خوانش:

اشق را بدل و سخ آشیان زنبور انگبین است. (موفق‌الدین الهروی، ۱۳۴۶: ۳۵)

«اشق» همان «وشه» و «وسخ» همان «چرک» است.

○ ... سه چندان که همه داروها بود و انگبین صافی بسریشند (حبش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲/۴۱۶، ص ۷)

همانگونه که از تعداد دندان‌های کلمهٔ مورد نظر و نقطه‌ای که زیر «س» قرار گرفته‌است برمی‌آید، مصحح حرف اضافهٔ «ب» (به) را نخوانده‌است (سه؛ دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۳۶۷). حرف ربط «و» نیز در نسخه وجود ندارد و مصحح آن را به متن افزوده‌است و صورت درست اینگونه است: به سه چندان که همه داروها بود انگبین صافی بسریشند.

○ کرز پرورده (حبش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲/۴۵۲)

در پانویس آورده‌اند:

... (در نسخهٔ A، B به همین شکل درج شده‌است. هر چند توضیحات با خواص «کرز» هماهنگ است).

در دستنویس B (کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب، ص ۶۳) واژهٔ مورد بحث به صورت «کرز» (= کرز) آمده‌است (کرز) و نقطه با دقت روی حرف دوم نهاده شده‌است. اما در دستنویس اساس نقطه تقریباً بالای حرف سوم قرار گرفته‌است (کرز؛ ص ۴۰۱) که البته مسألهٔ غریبی نیست و مشخص نیست چرا مصحح چنین جابه‌جایی ساده و پرتکراری را اصلاح نکرده‌است!

۱. این واژه به همین صورت در جای‌های دیگری از این دستنویس آمده‌است و مصحح در آن مواضع آن را درست خوانده‌است (برای مثال نک. دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۳۶۷؛ حبش تفلیسی، ۱۳۹۰: ۲/۴۱۶).

بهرتر بود و نیز از تلخ شدنش ایمن باشند و به وقت حاجت بکار برند] (همان: ۴۰۸/۲)

از «پپروند» تا «بکار» در نسخه پیداست (نک. تصویر ۲).

○ ... یک رطل [گوشت بره یا گوشت مرغ] بچه خرد کنند... (همان: ۴۱۵/۲)

«گوشت بر...» پیداست (نک. تصویر ۳).

برای رجحان نویسنش منفرد و بی‌پشتوانه دستنویس اساس بر دیگر دستنویس‌ها وجود ندارد. بر اساس نویسنش اکثر دستنویس‌ها باید ضبط مورد اول و دوم را با دو مورد بعدی جابه‌جا کرد. متأسفانه مصحح چندین بار از این قاعده بدیهی عدول کرده‌است (برای مثال نک. ۱/۱۳۶، زیر «علامتش کز گرمی بود»، سطر آخر).

○ ... و هر روزی بیست درم‌سنگ از وی با شیر گاو [درکشند و لختی روغن] بیامیزند و... (همان: ۴۷۵/۲)

عبارت «و لختی روغن» - هر چند بیشترش کم‌رنگ است - در نسخه پیداست و واژه «گاو» هم افزون بر ضبط متن دیده می‌شود (نک. تصویر ۴) که مصحح آن را نخوانده یا خوانده و گزارش نکرده‌است. این واژه در نسخه B، که مصحح متن را از روی آن تکمیل کرده، نیز آمده‌است (کتاب دوم در غذاها و داروهای مرکب، ص ۷۴).

○ ... ماسرجویه گوید که این علت چون از سودا بود صعب‌تر باشد و علاج دیر پذیرد و سبب از چیرگی سودا [که] بود اندر مغز سرفرو شود یا در رگ‌ها که گذرگاه روح باشد گرفته شود. (همان: ۸۴/۱)

○ ... معجون [گزر] اسحاق گوید که او [و آب [پشت افزایش و بلغمهای] ستبر را ... (همان: ۴۷۶/۲)

«گزر»، «اسحاق»، دو واج «پش»، و دو واژه «و بلغمهای» در نسخه آشکارند (نک. تصاویر ۵، ۶، ۷).

با کمک دستنویس‌های A، B، C، F عبارت بالا را از نو تصحیح کردیم (در این قسمت نیز مصحح نسخه‌بدل‌ها را گزارش نکرده‌است):

ماسرجویه گوید که (-C) این علت چون از سودا بود (-) بود (F) صعب‌تر باشد و علاج دیرتر (دیر) پذیرد و سببش (-) ش (A) از چیرگی (چیره‌گی: F؛ تیزی: CB؛ حیزگی: A) سودا بود (+) و چیرگی (B) که اندر (در) مغز (+) سر (A) شود (فرو شود) یا (Ft) در رگها (رگهایی: F) که گذرگاه روح (+) اند (+) C؛ +) باشد (A) گرفتار (گرفته) شود (گردد؛ کند). (C).

از نظر نگارنده صورت اصیل عبارت چنین است:

ماسرجویه گوید که این علت چون از سودا بود صعب‌تر باشد و علاج دیرتر پذیرد و سببش از چیرگی سودا بود که اندر مغز شود یا در رگ‌ها، که گذرگاه روح گرفتار شود.

۳. ۴. تصحیح و برداشت‌های نادرست، عبارتهای الحاقی

۳. ۴. ۱. تصحیح و برداشت‌های نادرست

در این قسمت برآنیم تا نادرستی‌های ضبطهای منتخب مصحح، تصحیفات موجود در دستنویس اساس، و نیز عبارت‌هایی را که به اشتباه به پایان بخش «ابدال» افزوده شده‌است، شناسایی و نقد کنیم.

○ ... و اما دیوچه آماسی باشد از پس کام و سببش از چیرگی خون باشد یا صفرا و بلغم. (همان: ۱۳۷/۱)

در پانویس ضمن گزارش نسخه‌بدل‌ها افزوده‌اند:

این واژه در نسخه A به دو شکل دیوچه و دیچه ذکر شده‌است جهت یکدست شدن در متن دیوچه و در پاورقی شکلی اصلی نسخ ذکر شده‌است.

○ محمد زکریا گوید که این علت از خون یا بلغم باشد... محمد زکریا گوید علاج آن است... جالینوس گوید که علت چون از بلغم بود... جالینوس فرماید... (همان: ۸۳/۱)

این واژه سه بار در این صفحه آمده‌است. از این سه بار دستنویس اساس دوبار «دیچه» و یک بار «دیوچه» ضبط کرده‌است و مابقی دستنویس‌ها - طبق گزارش مصحح - هر سه مورد را «دیچه» آورده‌اند.

گمان می‌رود که مصحح به سبب آنکه «دیوچه» واژه‌ای شناخته‌شده‌تر و پرکاربردتر است «دیچه» را صورت تغییر یافته

طبق گزارش خود مصحح عموم دستنویس‌ها، جز اساس، در مورد اول و دوم «جالینوس» و در مورد سوم و چهارم «زکریا» ضبط کرده‌اند. در چنین مواردی که نویسنش دستنویس کهن‌تر هیچ دشواری‌ای نسبت به دیگر دستنویس‌ها ندارد، علتی

می‌کند. بنابراین اینجا نیز باید «فتق» را درست دانست و صورت تصحیف شده را نویسی دشوار به حساب نیاورد.

○ ... یک مشت گندم را بر سندان یا بر هاون ریزند و کفچه آهنین چندانکه این گندم در زیر آن کفچه، و آنگاه این کفچه به آتش تافته و سرخ کنند. برین گندم نهند و بفشارند... (همان: ۴۱۲/۲)

تصحیح این عبارت بر اساس دستنویس متأخر E صورت گرفته و همانطور که مشخص است عبارت، بعد از «آن کفچه»، به فعل احتیاج دارد. با نگاه به دستنویس اساس و B - که گزارش آنها در پانویس آمده است - ضبط درست روشن می‌شود:

... و کفچه آهنین - چندانکه این گندم در زیر آن کفچه گنجد - بستانند و به آتش سرخ کنند و برین گندم نهند و بفشارند...

○ ... نشاسته را به آب حل کنند و زعفران بروی ریزند و^۱ تازرد شود آنگه روغن کنجد تازه به تابه همچون لوزینه بزند بپزند... (همان، ۱۳۹۰: ۴۸۳/۲).

در پانویس، پس از گزارش نسخه بدل‌ها، افزوده‌اند:

شاید «به زند» باشد هر چند زند در معنی آتش در این کتاب به کار نرفته است و شاید «پزند».

معنای عبارت - و به احتمال زیاد واژه «همچون» - باعث شده است که مصحح در دست بودن خوانش «پزند» - که طبق گزارش خود او در دیگر نسخه‌ها با سه نقطه آمده است - تردید کند. به هر روی در درستی «پزند» شکی نیست و با این ضبط معنای عبارت چنین می‌شود: آنگاه روغن کنجد تازه را در تابه، همانگونه که لوزینه را می‌پزند، بپزند.

«چون» به معنی «آنگونه که» به کار رفته است:

ستودن نداند کس او را چو هست
میان بندگی را ببایدت بست

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۳/۱)

و هر گاه «چو» به معنی «همانگونه که» باشد «همچو» به معنی «همانگونه که» خواهد بود.

۲.۴.۳. عبارتهای الحاقی

یکی از اصلی ترین مهارت های یک مصحح تشخیص بیت‌ها

۱. «و» در دستنویس اساس و B نیست و به احتمال زیاد سهو مصحح است.

آن دانسته و آن را به متن نبرده است؛ حال آنکه «دیوچه»، به معنی «زالو»، از بن با «دیچه» - که طبق تصریح خود تفلیسی نام یک بیماریست - متفاوت است. بنابراین صورت درست این واژه همان «دیچه» است و نباید آن را با «دیوچه» که در دیگر جاهای متن به معنی «زالو» آمده است خلط کنیم. این واژه از واژگان شاذ این کتاب است که نگارنده در جای دیگری آن را نیافته است.

○ ... انزروت و وشه و پوست چوب تود و پوست مار (?) بگوید و همچنین دود کند سود دارد. (همان: ۲۱۲/۱)

گویا استفاده از «پوست مار» در ترکیبات دارویی که برای در مان بواسیر به کار می‌رفته‌اند مصحح را شگفت آمده است. با رجوع به دیگر کتب طبّی کهن به سادگی می‌توان شواهدی برای استفاده از «پوست مار» در درمان بواسیر یافت:

جلد پوست مار چون خشک کنی و بسایی اندر شراب و به چشم اندر کشتی بصر تیز بکند، و چون به سرکه بجوشانی درد دندان را سود کند، و نیز بادهای بواسیر را چون بزیر بر سوزانی. (موفق‌الدین الهروی، ۱۳۴۶: ۱۰۱)

محمد زکریا می‌گوید این دارو و همه [کنا] داروهای تیز را بر باسور یک روز باید کرد اگر ببیند که هنوز چیزی می‌ترابد یک روز آسایش دهند و یک بار دیگر این دارو به کار دارند تا خشک شود و سیاه گردد... و پوست مار سیاه نیز نافع است. (جرجانی، ۱۳۹۱: ۷۲۹/۲ - ۷۳۰)

○ محمد زکریا گوید که بهترین کافور قنصوری بود... سه در مسنگ کافور قنصوری با وی بیامیزند... (حیث تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۳۲/۲)

دو واژه مشخص شده در موضع نخست بر اساس B و در موضع دوم بر اساس A ضبط شده‌اند. طبق گزارش مصحح، در موضع دوم دستنویس B «فنصوری» ضبط کرده است. ظاهراً ضبط درست «فنصوری» است و سایر صورت‌ها تصحیفی از این صورت هستند (نک. حقیقی، ۱۳۹۱: ۶۵ - ۹۰).

○ ... و باد فیق هم نیک بود. (حیث تفلیسی، ۱۳۹۰: ۳۳۵/۲؛ نیز همان: ۳۳۶/۲)

این واژه مُصَحَّف «فتق» است که در جاهای دیگر به صورت اصلی خود آمده است (همان: ۱۰/۱، ۳۹، ۲۰۶) و دستنویس اساس نیز در آن مواضع همانند سایر نسخ نویسی «فتق» را تأیید

و عبارات‌های الحاقی از اصلی است. یکی از این موارد بیت‌ها و عباراتی است که بعد از انجامه نسخه یا به چند برگ پایانی و بدرقه می‌افزایند. دستنویس اساس بعد از بخش «ابدال» و پیش از قسمت «داروها و اغذیه مرگب» انجامه‌ای دارد و پس از این انجامه بیت‌ها و عبارات‌هایی با خطی متفاوت و نوتر به نسخه افزوده شده است. مصحح نیز این عبارات را در متن مصحح خود آورده است (حبیب تفسیری، ۱۳۹۰: ۳۶۵/۲-۳۶۶). مشخص نیست هدف مصحح از افزودن این بیت‌ها و عبارات الحاقی به کتاب چیست. آیا تصور کرده هر نوشته‌ای که در نسخه اساس است، باید نقل شود؟ در هر صورت این عبارات صدر در صد الحاقی را به متن کتاب نباید افزود و آنها را در نسخه‌بدل‌ها یا یادداشت‌ها گزارش باید کرد.

با «ت» هم در متن کتاب آمده است، لیکن تنها «سطر» در نمایه درج شده است. یا اینکه در این قسمت، واژه‌های «گرم» (فضل و بخشش)، «گرم» (صورت ابدال شده کلم)، و «گرم» (جانورخزنده) از یکدیگر متمایز نشده‌اند. یا واژه‌ای به اشتباه ضبط شده است («برکشت» که در اصل «گشت‌برگشت» است؛ نک. صادقی، ۱۳۸۰: ۲۷).

۴. در آخر درباره تعلیقات باید گفت به جز توضیح واضحات و نیز واژه‌هایی که به راحتی در فرهنگ‌ها می‌توان به معنی آنها دست یافت، نکته دیگری در این قسمت نیامده است؛ در حالی که انتظار می‌رفت شرح دستورمند عبارات دشوار و نیز توضیح پاره‌ای از واژه‌های نادر و بعضی مسائل داروشناسی و طبّی در تعلیقات گنجانده شود.

نتیجه

با بررسی صورت گرفته می‌توان نتیجه گرفت که در متن مصحح کفایة الطب:

۱. گزارش نسخه‌بدل‌ها ناقص است؛
 ۲. از دستنویس‌های موجود در کتابخانه‌های خارج از ایران، که از سه تا از دستنویس‌های مورد استفاده مصحح کهن‌تر هستند، استفاده نشده است؛
 ۳. مصحح در نسخه‌خوانی دچار ضعف بوده است و با دستور تاریخی‌اشناایی نداشته است و ویژگی‌های سبکی را به درستی تشخیص نداده است.
- با این تفصیل به نظر می‌رسد که کفایة الطب به تصحیح تازه‌ای نیاز دارد.

منابع

- افشار، ایرج (۱۳۳۶). «بیان الصناعات». فرهنگ ایران‌زمین، جلد ۵، دفتر ۴: ۲۷۹-۴۵۷.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۹۰). دستور زبان فارسی ۲. تهران: فاطمی.
- تفسیری، حبیب‌بن ابراهیم (۱۳۹۰). کفایة الطب. به کوشش زهرا پارساپور. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۴. دیگر اشکالات

چهار اشکال مهم دیگری که در این پژوهش به چشم می‌خورد مربوط به رسم الخط، منابع، نمایه‌ها و تعلیقات است.

۱. انتظار می‌رفت مصحح رسم الخط یکسانی را در کل کتاب رعایت می‌کرد، نه اینکه مثلاً در یک جا «ی» میانجی را بر اساس رسم الخط نسخه اساس بیاورد (دواء آن درد، گوارش‌ها گرم؛ همان: ۱/۱۳، ۲/۳۷۲) و جای دیگر بر اساس رسم الخط امروزی (علت‌های تن؛ همان: ۱/۶۲) یا «سه یک» را یک جا «سیک» (همان: ۲/۴۱۷) و جای دیگر «سه یک» بنویسد (همان: ۲/۴۱۰).
۲. درباره منابع کتاب شاید بزرگ‌ترین کاستی را بتوان استفاده نکردن از مقاله علی‌اشرف صادقی با عنوان «لغات فارسی کفایة الطب حبیب تفسیری به همراه بررسی تقویم الادویه او» که در سال ۱۳۸۰ در شماره ۱۷ نامه فرهنگستان به چاپ رسیده است، دانست. افزون بر این، در فهرست منابع نامی از هیچ‌کدام از کتاب‌های مرحوم منزوی دیده نمی‌شود، حال آنکه در مقدمه با نقل به مضمون از یکی از کتاب‌های ایشان در معرفی نسخه‌ها استفاده شده است (همان: ۱/سی).
۳. درباره نمایه‌ها نیز این نقدها وارد است که مثلاً واژه «سطر»

- فیروزبخش، پژمان (۱۳۹۵). «پراکنده‌های ایران‌شناسی (۷)». بخارا، ش ۱۱۲: ۲۵۱-۲۷۳.
- قطران تبریزی (۱۳۶۲). دیوان. از روی نسخه تصحیح شده محمدنخجوانی. تهران: ققنوس.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۸۰). تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- متقی، حسین (۱۳۹۰). فهرست‌نامه ایران (کتابشناسی فهرست‌های دستنویس‌های اسلامی در کتابخانه‌های ایران). تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- موفق‌الدین الهروی، ابومنصور علی (۱۳۴۶). الابنیه عن حقایق الادویه یار وضة الانس و منفعة النفس. به تصحیح احمد بهمنیار. به کوشش حسین محبوبی اردکانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- میسری (۱۳۷۰). دانشنامه در علم پزشکی. به اهتمام برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران.
- میهنی، محمدبن عبدالخالق (۱۳۸۹). آیین دبیری. تصحیح و توضیح اکبر نحوی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نصرالله منشی (۱۳۸۱). کلیده و دمنه. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی. تهران: امیرکبیر.
- هزار حکایت صوفیان و... (۱۳۸۲). از نویسنده ناشناخته. نسخه مورخ ۸۸۳ و به چندین خط. نسخه برگردان ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طلایه.

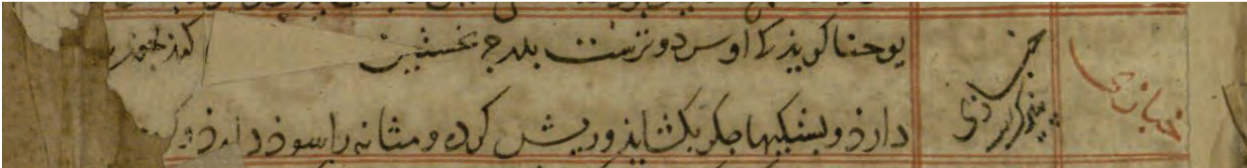
منابع دیجیتال

- نرم‌افزار درج ۴.
- نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی نور.
- نرم‌افزار طب ۱ نور.

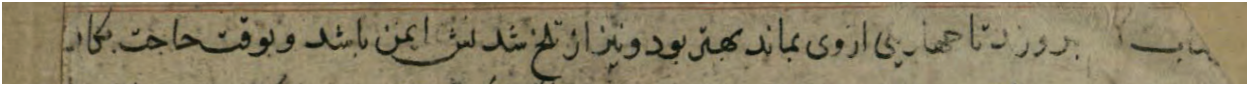
منابع غیرفارسی

- PERTSCH, Wilhelm (1859). *Die Persischen handschriften der herzoglichen bibliothek zu Gotha*. Wien: Aus der kaiserl. Königl. Hof-und staatsdruckerei.
- SIMPSON, James & Alfred DAVID (2012). «The Middle Ages». in: *The Norton Anthology of English Literature*. Gen. ed. Stephen GREENBLATT. 9th ed. Vol. A. New York: Norton.

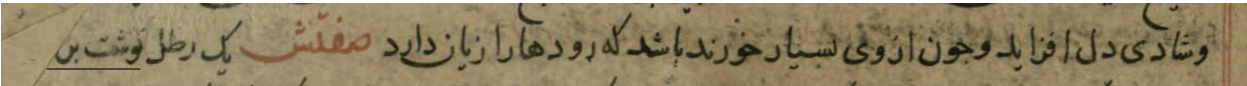
- _____ . کفایة الطب. دستنویس شماره ۲۲۲ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، به تاریخ کتابت ۷۲۲.
- _____ . کفایة الطب. دستنویس شماره ۱۲۰۶ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، به تاریخ کتابت ۹۱۱.
- _____ . کفایة الطب. دستنویس شماره ۲۴۹۱ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، به تاریخ کتابت ۱۲۷۱.
- _____ . کفایة الطب. دستنویس شماره ۶۳۳۲ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، بدون تاریخ کتابت.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۹۱). ذخیره خوارزمشاهی. قم: مؤسسه احیاء طب طبیعی.
- جوینی، عطاءالملک بن محمد (۱۳۸۲). تاریخ جهانگشای جوینی. به تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- حقیقی، فرزاد (۱۳۹۱). «کافور فنصور یا کافور مشهور پیشنهادی در تصحیح واژه‌های در شاهنامه». جستارهای ادبی، ش ۱۷۹: ۶۵-۹۰.
- خواجه عبدالله انصاری (۱۳۴۱). طبقات الصوفیه. به تصحیح و تعلیق و تحشیه عبدالحمید حبیبی. کابل: مطبع دولتی کابل.
- دانش‌پژوه، محمدتقی و ایرج افشار (۱۳۴۲). نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. دفتر سوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۴۰). فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. مجلد نهم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۴۸). فهرست میکروفیلیم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- درایتی، مصطفی (۱۳۸۹). فهرست دستنوشته‌های ایران (دنا). تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. با نظارت دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۰). «لغات فارسی کفایة‌الطب حبش تفلیس به همراه بررسی لغات تقویم الأدوية او». نامه فرهنگستان، ش ۱۷: ۱۳-۲۹.
- صدیقیان، مهین دخت (۱۳۶۶). «فاعل مفرد فعل جمع، فاعل جمع فعل مفرد». نشر دانش، ش ۳۹: ۲۴-۲۹.
- عرفانیان، غلامعلی (۱۳۸۰). فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی: طب. جلد نوزدهم. مشهد: انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.



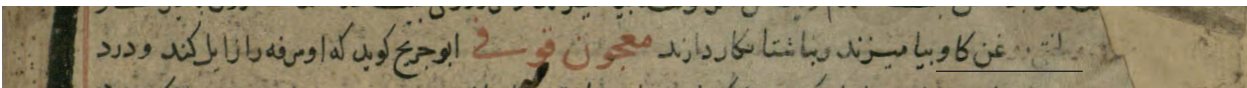
تصویر ۱. دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۲۸۵.



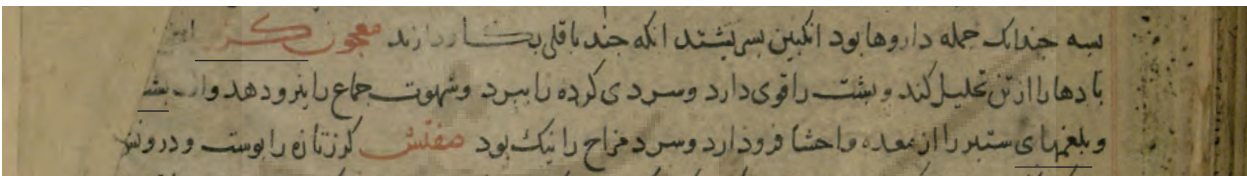
تصویر ۲. دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۳۶۰.



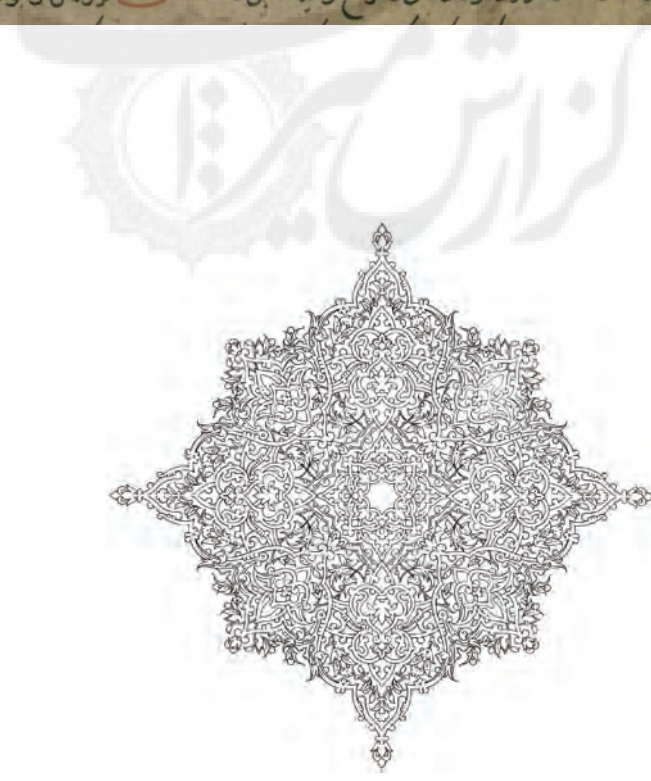
تصویر ۳. دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۳۶۷.



تصویر ۴. دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۴۳۰.



تصویر ۵. دستنویس مورخ ۷۲۲: ص ۴۳۱.



ضمیمه*

دیاچه^۱

سپاس خدای را که آفریدگار دو جهان است و دارنده^۲ زمین و آسمان است و روزی دهنده جانوران است و پدیدآورنده درد و درمان است^۳. و درود^۴ بر محمد باد اصلی الله علیه وسلم^۵ که محترم^۶ پیغامبران است و برگزیده یزدان است و بر همه پیغامبران و باران و اهل بیت او^۸.
چنین گوید شیخ حکیم، بدیع الزمان، حبش^۹ که چون از تصنیف کتاب «الادویه» پرداختم، نظر کردم^{۱۰} به کتابهای فارسی^{۱۱} که در علم پزشکی^{۱۲} ساخته بودند. کتابی ندیدم که او^{۱۳} مختصر و آسان^{۱۴} و با^{۱۵} فایده بسیار^{۱۶} باشد^{۱۷}. چنانکه^{۱۸} حد طب و اسطقتات^{۱۹} و دانستن^{۲۰} مزاج و آمیزشهای تن و صفت آفرینش مردم^{۲۱} و تشریح^{۲۲} اندامها^{۲۳} و نگاهداشتن^{۲۴} تن درستی و شناختن علم مجس و بول^{۲۵} و غایط^{۲۶} و معرفت بجران و علامت‌های شفا و خطر بیمار^{۲۷} و نشان مقدمات بیماری‌ها و دانستن حال هواها^{۲۸} و شهرها و گردش چهار فصل سال^{۲۹} و طبایع ایشان^{۳۰} و سبب و علامت^{۳۱} و علاج^{۳۲} بیماری‌های کلی و جزوی و دانستن طبع و خاصیت و منفعت و ابدال^{۳۳} داروهای مفرد و مرکب و علم^{۳۴} ترکیبشان یعنی پختن غذای‌ها^{۳۵} و ساختن^{۳۶} داروها. سپس^{۳۷} بدین^{۳۸} گونه^{۳۹} این کتاب مختصر در علم طب^{۴۰} تصنیف کردم^{۴۱} و^{۴۲} بدان مقدار که مرا دانش یاری داد^{۴۳} تقصیر نکردم^{۴۴} و نامش^{۴۵} «کفایه الطب» کردم^{۴۶} از عمر آنکه هر که این کتاب دارد و علمش را تمام^{۴۷} بداند در پزشکی^{۴۸} وی^{۴۹} را کفایت بود^{۵۰} و از آفت و^{۵۱} بلا^{۵۲} پزشکان^{۵۳} نادان رسته^{۵۴} باشد^{۵۵} و او را به دو کتاب^{۵۶} کردم: کتاب اول^{۵۷} در معرفت علم پزشکی^{۵۸} و نگاه داشتن تندرستی و^{۵۹} در علم معالجت^{۶۰} جمله^{۶۱} بیماری‌ها^{۶۲} که اندر تن مردم پدید آید و تفصیل هریک^{۶۳} و^{۶۴} کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و مرکب و طبع و خاصیت و منفعت و مقدار شربت و ابدال هر یکی. این^{۶۵} جمله^{۶۶} به^{۶۷} طریق اختصار یاد^{۶۸} نمودم^{۶۹}. پس اختیار کردم از کتابهای تازه گرین کلام پزشکان^{۷۰} دانا^{۷۱} چون بقراط و جالینوس و اریجائس^{۷۲} و فولس^{۷۳} و اریبسیوس^{۷۴} و روفس^{۷۵} و عیسی و دیوجانس^{۷۶} و تیادوق^{۷۷} و یوحنا^{۷۸} و ماسرجهویه^{۷۹} و ابوجرج و مسیح و محمد زکریا و ثابت قره و حنین بن اسحاق^{۸۰} و ابن ماسه و محمد بن اسحاق المداینی^{۸۱} و ابن^{۸۲} سینا^{۸۳} و کسانی که^{۸۴} اندرین^{۸۵} علم^{۸۶} استاد^{۸۷} و معروفند. و از آن پس گرین^{۸۸} کلام جمله را بدین ترتیب^{۸۹} یاد کردم^{۹۰}. کتاب نخستین را^{۹۱} ترتیب و^{۹۲} تعدادش چنان ساختم که نخست دانستن حد طب و استسقات^{۹۳} و شناختن مزاج و طبیعت^{۹۴} آمیزشهای تن و صفت^{۹۵} آفرینش مردم و تشریح اندامها^{۹۶} و معرفت وجود پنج حواس و نگاهداشتن تن درستی و شناختن علم مجس و بول^{۹۷} و بجران^{۹۸} و غایط و بیماری^{۹۹} و علامت‌های شفا و خطر^{۱۰۰} و نشان مقدمات^{۱۰۱} بیماری‌ها و دانستن حال^{۱۰۲} هوا^{۱۰۳} و شهرها و گردش^{۱۰۴} چهار فصل سال^{۱۰۵} و طبایع ایشان^{۱۰۶} و سبب و^{۱۰۷} علامت و علاج بیماری‌های کلی و جزوی^{۱۰۸}. این جمله^{۱۰۹} اندر او به^{۱۱۰} آغاز کتاب مختصر یاد کردم^{۱۱۱} و زان پس هر علیتی را از فرق سر^{۱۱۲} تا به قدم^{۱۱۳} بر^{۱۱۴} ترتیب فراز^{۱۱۵} محاذم^{۱۱۶} و گفتار جالینوس را^{۱۱۷} گزیدم^{۱۱۸} که همی^{۱۱۹} گوید که^{۱۲۰} پزشک^{۱۲۱} را در^{۱۲۲} بیماری‌ها از چهار چیز^{۱۲۳} ناچار بود^{۱۲۴}. نخست^{۱۲۵} دانستن سبب بیماری^{۱۲۶} که^{۱۲۷} بدانند^{۱۲۸} که^{۱۲۹} سبب مایه علت از کدام خلط است، از خون یا از صفرا یا از بلغم یا سوداست^{۱۳۰} و وجودش^{۱۳۱} در^{۱۳۲} کدام اندام است و از چه سبب است^{۱۳۳}. دوم شناختن علامت‌های^{۱۳۴} بیمار[تا چون بیمار]^{۱۳۵} را ببیند، به علامت‌ها^{۱۳۶} علّتش^{۱۳۷} را بشناسد تا معالجت^{۱۳۸} بر وی آسان^{۱۳۹} گردد...

۱. دیاچه: بسم الله الرحمن الرحيم CBA. این عبارت در A به خاطر پارگی و احتیال ترجم نسخه مخصوص است ولی خوانده می شود «بسم الله» و «ال» در «الرحمن» خوانده می شود. آنچه جلوی این عبارت نوشته شده است به دلایل یاد شده خوانده نمی شود. در C نیز عبارت یاد شده «نام ارز نشاندن و بختایشگر» آمده است. احتیال عنوان «دیاجه» افزوده صحیح است. || ۲. دارنده: درانده A دارای C || ۳. درمان است: در A ناخوانا || ۴. درود: درود^۱ A و^۲ صلی الله علیه و سلم^۳: صلوات الله و سلامه^۴ صلی الله علیه C || ۵. محترم: محترم^۵ محترم C || ۶. محترم: محترم^۶ محترم C || ۷. چنانکه: چنانکه^۷ حد طب و اسطقتات^۸ و دانستن^۹ مزاج و آمیزشهای تن و صفت آفرینش مردم^{۱۰} و تشریح^{۱۱} اندامها^{۱۲} و نگاهداشتن^{۱۳} تن درستی و شناختن علم مجس و بول^{۱۴} و غایط^{۱۵} و معرفت بجران و علامت‌های شفا و خطر بیمار^{۱۶} و نشان مقدمات بیماری‌ها و دانستن حال هواها^{۱۷} و شهرها و گردش چهار فصل سال^{۱۸} و طبایع ایشان^{۱۹} و سبب و علامت^{۲۰} و علاج^{۲۱} بیماری‌های کلی و جزوی و دانستن طبع و خاصیت و منفعت و ابدال^{۲۲} داروهای مفرد و مرکب و علم^{۲۳} ترکیبشان یعنی پختن غذای‌ها^{۲۴} و ساختن^{۲۵} داروها. سپس^{۲۶} بدین^{۲۷} گونه^{۲۸} این کتاب مختصر در علم طب^{۲۹} تصنیف کردم^{۳۰} و^{۳۱} بدان مقدار که مرا دانش یاری داد^{۳۲} تقصیر نکردم^{۳۳} و نامش^{۳۴} «کفایه الطب» کردم^{۳۵} از عمر آنکه هر که این کتاب دارد و علمش را تمام^{۳۶} بداند در پزشکی^{۳۷} وی^{۳۸} را کفایت بود^{۳۹} و از آفت و^{۴۰} بلا^{۴۱} پزشکان^{۴۲} نادان رسته^{۴۳} باشد^{۴۴} و او را به دو کتاب^{۴۵} کردم: کتاب اول^{۴۶} در معرفت علم پزشکی^{۴۷} و نگاه داشتن تندرستی و^{۴۸} در علم معالجت^{۴۹} جمله^{۵۰} بیماری‌ها^{۵۱} که اندر تن مردم پدید آید و تفصیل هریک^{۵۲} و^{۵۳} کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرد و مرکب و طبع و خاصیت و منفعت و مقدار شربت و ابدال هر یکی. این^{۵۴} جمله^{۵۵} به^{۵۶} طریق اختصار یاد^{۵۷} نمودم^{۵۸}. پس اختیار کردم از کتابهای تازه گرین کلام پزشکان^{۵۹} دانا^{۶۰} چون بقراط و جالینوس و اریجائس^{۶۱} و فولس^{۶۲} و اریبسیوس^{۶۳} و روفس^{۶۴} و عیسی و دیوجانس^{۶۵} و تیادوق^{۶۶} و یوحنا^{۶۷} و ماسرجهویه^{۶۸} و ابوجرج و مسیح و محمد زکریا و ثابت قره و حنین بن اسحاق^{۶۹} و ابن ماسه و محمد بن اسحاق المداینی^{۷۰} و ابن^{۷۱} سینا^{۷۲} و کسانی که^{۷۳} اندرین^{۷۴} علم^{۷۵} استاد^{۷۶} و معروفند. و از آن پس گرین^{۷۷} کلام جمله را بدین ترتیب^{۷۸} یاد کردم^{۷۹}. کتاب نخستین را^{۸۰} ترتیب و^{۸۱} تعدادش چنان ساختم که نخست دانستن حد طب و استسقات^{۸۲} و شناختن مزاج و طبیعت^{۸۳} آمیزشهای تن و صفت^{۸۴} آفرینش مردم و تشریح اندامها^{۸۵} و معرفت وجود پنج حواس و نگاهداشتن تن درستی و شناختن علم مجس و بول^{۸۶} و بجران^{۸۷} و غایط و بیماری^{۸۸} و علامت‌های شفا و خطر^{۸۹} و نشان مقدمات^{۹۰} بیماری‌ها و دانستن حال^{۹۱} هوا^{۹۲} و شهرها و گردش^{۹۳} چهار فصل سال^{۹۴} و طبایع ایشان^{۹۵} و سبب و^{۹۶} علامت و علاج بیماری‌های کلی و جزوی^{۹۷}. این جمله^{۹۸} اندر او به^{۹۹} آغاز کتاب مختصر یاد کردم^{۱۰۰} و زان پس هر علیتی را از فرق سر^{۱۰۱} تا به قدم^{۱۰۲} بر^{۱۰۳} ترتیب فراز^{۱۰۴} محاذم^{۱۰۵} و گفتار جالینوس را^{۱۰۶} گزیدم^{۱۰۷} که همی^{۱۰۸} گوید که^{۱۰۹} پزشک^{۱۱۰} را در^{۱۱۱} بیماری‌ها از چهار چیز^{۱۱۲} ناچار بود^{۱۱۳}. نخست^{۱۱۴} دانستن سبب بیماری^{۱۱۵} که^{۱۱۶} بدانند^{۱۱۷} که^{۱۱۸} سبب مایه علت از کدام خلط است، از خون یا از صفرا یا از بلغم یا سوداست^{۱۱۹} و وجودش^{۱۲۰} در^{۱۲۱} کدام اندام است و از چه سبب است^{۱۲۲}. دوم شناختن علامت‌های^{۱۲۳} بیمار[تا چون بیمار]^{۱۲۴} را ببیند، به علامت‌ها^{۱۲۵} علّتش^{۱۲۶} را بشناسد تا معالجت^{۱۲۷} بر وی آسان^{۱۲۸} گردد...

* نسخه بدل‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده افزوده نگارنده است.